

لُجَامُ

سال بیست و دویم

شماره یازدهم

بهمن ماه ۱۳۶۸

ذی قعده - ذی حجه ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۷

فهرست مনدرجات

: صفحه

۱ پروفسور رضا - یونسکو - پاریس	۶۱۳ فردوسی و حافظ
۲ دکتر نصرة الله کاسمی استاد دانشگاه خودبین	۶۲۳
۳ تاریخ نیست مکرر و قایع هکرده استاد عبدالرحمن فرامرزی آدرخشی	۶۲۴
۴ فریدون توللی درخاک پاک	۶۲۸
۵ دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه قرن اول اسلام	۶۲۹
۶ دکتر شهیدی استاد دانشگاه واژه‌هایی بامدرک	۶۳۵
۷ دکتر شعار استاد دانشگاه خاطره‌ها	۶۴۱
۸ عبد‌الحسین وجданی اشعار زرین	۶۴۶
۹ دکتر پورحسینی استاد دانشگاه زیان عاقلی	۶۵۱
۱۰ اکبر داناسرت عمران جیرفت	۶۵۶
	۶۵۷
	۶۵۹
	۶۶۵ احتجاجات
	۶۶۸ وفیات معاصران

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



جایزه ممتاز

۳۰۰ هزار تومان



کیک پیکان پر از اسکناس

جایزه قهرمان شانس بلیط‌های اعانت ملی مخصوص نوروز

نَجَادَة

شماره مسلسل ۲۵۷

سال بیست و دوم

بهمن ماه ۱۳۶۸

شماره بیانیه

پروفسور فضل الله رضا - پاریس

نماینده شاهنشاهی ایران در پاریس

فردوسی و حافظ

در مکتب هنر که از غوغای علم و عدد فارغ است روش قیاس محک خوبی برای تعیین نسبی عیارهاست بکمک این روش میتوان دید که یک مطلب را چندگوینده چسان عنوان کرده‌اند و نقد تطبیقی گفته‌ها و ادیشه‌ها برچه منوال است.

این صفحات حاوی شمه ناچیزی است از آنچه من در این باب درباره فردوسی و حافظ در ذهن داشتم. لازم است توضیح بدهم که موجب نگارش این اوراق شوق و ذوق شخصی و احترام به فرهنگ و سخن‌دانان ایران است نه ارائه طریق یا عرضه داشتن مطالب تخصصی ادبی در محضر اهل فن. شاید اگر فرصت کافی می‌داشتم با مراجعت بكتابخانه‌های فارسی و آثار اهل ادب اندیشه‌های خود را در این مورد گسترده‌تر و آراسته‌تر عرضه میکردم. ولی در بیست و پنج سال اخیر از استفاده از آثار اهل ادب ایران محروم بوده‌ام و در این ایام هم نه بكتابخانه وسیعی دسترسی داشتم و نه وقت آسوده‌ای. از اینروی چون فرصت تحقیق ندارم اینکه از تذکار مبانی علمی این سخن‌چشم می‌پوشم و از ذهن خود از حافظه چند مثال نقل میکنم. البته خوانندگان جوان که این سطور متوجه ایشان است اهل ذوق و مطالعه هستند - پس از خواندن این اوراق در کتابهای فرهنگی و دیوان‌های شعر امثال‌های روشنتر خواهند یافت و قیاس ناتمام مرا تکمیل خواهد فرمود. همینقدر که احیاناً حدیث شوق نگارند این مقاله بعضی خوانندگان را بكتابخانه ادب و گنجینه‌غنی فرهنگ ایران بیشتر متمایل کند برای من مایه خشنودی خاطر خواهد بود.

۹ - شکوه از دنیا

یکی از وجوده مشترک فردوسی و حافظ دلتنگی بارز و آشکار از گرددش جهان و بی ثباتی روزگار و نگرانی درونی ایشان است. در غزلهای حافظ بزمآهای پرنیانی رنگارنگ این نکته بارها تکرار می‌شود:

بیا که قصر امل سخت مسست بنیاد است
یا : زمانه هیچ نپخشید که باز نستاد
یا : بجز آن فر گس مستانه که چشم مرساد
بدون اینکه ادعا یا فرصت استخراج آمار صحیح ابیات را داشته باشم چنین بنظرم
می‌آید که در شاهنامه فردوسی این شکوه‌ها از دیوان حافظ بمراتب زیادتر است. من باب تفنن
می‌خواهم عرض کنم که شاید فردوسی از حافظ دلسوخته‌تر بوده است. این احتمال هست که حافظ
شیدا گاهی علاوه بر اقل در کارگاه خیال و ندانه خرقه را می‌سوخت و غلغله در گنبد افلاک
می‌افکند. در باره فردوسی منضبط discipline که در چارچوب تکلیف و رسالت بزرگ‌سی‌سال
با رنج و کوشش بکاری بزرگ و نام‌آور پرداخت احتمال این رندی و قلندری کمتر است. در
ذهن من نیاز فردوسی به تسلی دادن خود و انرژی دادن بخود زیادتر از حافظ است. اوست که
روز بروز رنج می‌برد و زحمت مدام می‌کشیده، نسخه برداری ازاواراقش دشوار، در کشاورزی
دققت و فرصت زیاد می‌خواسته است. این است که در هر داستان و در اغلب نامه‌هایی که در شاهنامه
است فردوسی تا فرصت می‌یابد پند و عبرتی از گذشت زمان بیان می‌کند که بنظر من قسمت اعظم
آن را شاعر برای تسلی خودش ضروری میداند و جزء لابنفك داستان نیست:

جهان را چنین است ساز و نهاد	که جز مرگ را کس زمادر نزد
یا : زماش همین است رسم و نهاد	بینک دست بسته بدیگر بداد
یا : جهانا سراسر فسوسی و باد	بتو نیست مرد خردمند شاد
یا : بکردارهای تو چون بنگرم	فسوس است و بازی نماید برم
یکایک همی پروردی شان بناز	چه کوتاه عمر و چه عمر دراز
چو مر داده را باز خواهی ستد	چه غم گر بود خاک آن گر بسد
اگر شهریاری و گر زیر دست	چو از توجهان این نفس را گست
همه درد و خوشی تو شد چو خواب	بجاوید ماندن دلت را متاب
خنک آن کن ازونیکوبی یاد گار	بماند اگر بنده گر شهریار
یا : برآری یکی را بچرخ بلند سپاریش ناگه بخاک نزند	سپاریش ناگه بخاک نزند

حافظ غزلسراخ خود را مکلف بتحریر کار دراز مدتی نمیدانسته است و هر وقت دلش
می‌خواسته تقریباً آزاد از بند و قافیه و سرشار از ذوق هرچه در ذهن داشته بزمیان دل بیان
می‌کرده است. قلندری و رندی حافظ نیست شدن و خاک شدن است و رنجهای فرجام کار را در
بسیاری موارد موجبی میداند برای خوشی حال و شادی امروز. مثلاً می‌گوید:

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است	حالیاً غلغله در گنبد افلاک انداز
یا : بیا بیا که زمانی بعی خراب شویم	مگر رسیم بگنجی در این خراب آباد

یا: زان پیشتر که اذغم گیتی شوم خراب ما را بجام باده گلکون خراب کن و نظایر اینها.

در فردوسی برای من احساس این رندی و تا اندازه‌ای «خوش بینی» نادر است. پیشتر شکوه‌ها تا حدی برای چهار چوب بحرمتقارب قاطع و کوتاه و تا اندازه‌ای هم شاید برای بدینی شاعر تیره و غمناک است. مثلا:

دل اندر سرای سپنجی مبند سپنجی نباشد بسی سودمند
حافظهم به همین سپنجی بودن جهان و بی ثباتی آن اشاره میکند:
دل درجهان مبند و به مستی سوال کن از فیض جام و قصه جمشید کامکار
با این تفاوت که شاعر عارف ما دورنمای خوشی امروز و مستی را از نظر دور نمیدارد و
حال آنکه سخنور آهنین زبان ما هنگام دلتنگی نیز با شمشیر قاطعیت پربروی خیال را سر
می‌برد تا از هیچ روزنی سربنیاورد تا جهان غرق در کردار نیک و کفتار نیک و پندار نیک گردد
و ساز شرع و عرف از هیچ نظر بی قانون نشود.

۳- علت و معلول

بستگی ساده علت و معلول ذهن فردوسی و حافظ هر دو را عمیقاً متأثر کرده است. این هر دو اندیشمند در زنجیر حوادث و عملتها هر حلقه را تکیه گاه حلقة دیگر میشمارند. در ذهن فردوسی وقتی درخت کین کاشته شد بخون آب داده مبتدی، تنومند میگردد، رنج بیار میآورد، از رسیده بر کنده درخت کینه با مهر و محبت میسر نیست. این جنگ و خونریزی وانتقام است که زنجیر دایره علت و معلول را تکمیل میکند:
درختی که از خون ایرج برست بخون برگ و بارش بخواهیم شست
در خشن این مفهوم علمی در اندیشه شاعر با خردمندی مخصوص او چشمگیر است. گرفتاریهای سیاهان و سپیدان امریکای امروز-کشمکش عرب و یهود- اختلافات نژادی- جنگهای سیاسی - همه را میتوان از نوعی داشت که رسیده آن در شاهنامه دیده میشود. در دیوان دادگستری شاهنامه مهر و عطوفت کمتر راه می‌یابد، برنامه بر نامه جهانداری باستانی است و بقول زیبای دقیقی زر و زور حکومت میکند:

ز دو چیز گیرند من مملکت را
یکی پر نیانی دگر زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشه دگر آهن آبداده یمانی
پایه کار انتقام و کین توzi است. پدر به پسر رحم نمیکند. پسر نام جوی با پدر تاجدار درمی‌افتد. برادر از برادر انتقام می‌جوید. سپهدار سپهدار را گردن میزند. بسیار نادر است که یک بار قهرمانی مانند رسم در هنگامی که بیژن را از چاهی که در آن به نیر نگ گرگین در افتاده است بیرون میکشد از او عهد و پیمان بطلبید که گرگین را باو بخشد:

بمن بخش گرگین میلاد را ز دل دور کن کین و بیداد را
در مصطفه باز پرسی حافظ آئین کشوری ملغی است، کینه‌ها و خامیها و تعصبات را
بعی میشویند، جنگ هفتادو دو ملت را عذر ندادنی می‌نهند، و شکست با سفر ازی تر کنایان را
بچیزی نمی گیرند:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده ایم
از اما بجز حکایت مهر و وفا مپرس
همین رشته علت و معلول علمی در اندیشه حافظ باعشق و مهر آگشته میگردد ، خاک
گشتگان لالهزار م بشود ، بنفسه بدارمی آورد ولی اگر درست نگاه کنی داغ دل شاعر است که
بیاد آن روی زیبا بر لاله خاکش نقش سویدا گذارده است - مهر زلف مشگین دلدار است که پس
از مرگ ناکام شاعر از جهان بر تربت او بنفشهزار رویانده است - از اینروست که حافظ
میگوید :

ز حال ما دلت آگه شود مگر روزی
که لاله بردمد از خاک کشتگان غمت
چنین که در دل من داغ زلف سرکش تواست
بنفسه زار ود تربتم چ-و در گذرم
در کارگاه اندیشه فردوسی مهندس خرد پرگار بدست در دفتر نشسته و کارها را بـنـامـهـ رـیـزـیـ
نمیگند ، در کشتی شکسته اندیشه حافظ ناخدا عشق بالمواج هائل دست بگریبان است .

۳ خدا و دین

از گفته های زیبای فردوسی درباره پروردگار جهان این دو بیت است :
به بینندگان آفریننده را
نبینی منجان دو بیننده را
ز گفتار بیکار یکسو شوی
بهستیش باید که خستشوی
خداآند را با چشم نمیتوان دید ، و حواس ما برای درک او نارساست ، اندیشه ما و داش
مادر بارگاه خداوند راه ندارد جز اینکه از روی ایمان و اعتقاد بهستی خداوند اعتراف کنی
راه دیگری در پیش نیست . این ابیات شاهنامه شعر دلکش حافظ را بخطاطر میآورد :
براین دو دیده حیران من هزار افسوس

که با دو آینه روشن عیان نمی بینم
در این گفتار فردوسی قاطعیت و سادگی معمولی او مشهود است (Dogmatism) که
میگوید با چشم سراو را نمیتوان دید و باید اعتراف به وجودش کرد در گفته حافظ موج
زیبای اندیشه او نمودار است که افسوس میخورد که حودش نمیتواند با دودیده اورا ببیند .
راجح به دیگران و اصل دیدن یا ندیدن اظهار عقیده نمیگند . گفتار فردوسی طبق معمول
صریح و مستقیم است در گفته حافظ صفت حیران و تشبیه آینه موج لطیف اندیشه شاعر عارف را
خوش می نماید .

فردوسی به محمد رسول الله پیغمبر اسلام اعتقد کامل دارد و جهان را مانند دریائی مواج
میداند که از غرق شدن در آن گریز نیست . پیش خود چنین می اندیشد که بهترین طریق سیر در
این دریا این است که در کشتی با محمد وعلی واهل بیت ایشان بنشیند و از این سودمندتر طریقی
نیست . باز قاطعیت و سادگی فردوسی در اشعار زیر آشکار میشود که بجای آنکه مانند دانشمند
یا شاعری نکته پردازد مست باده ازل بشود مانند اعراب بادیه بامیدجوی می وانگبین خودش
را صادقا نه سرگرم کرده است . محرك او در این دین داری خرد دوراندیش و سودآور است نه
عشق که به هست و نیست سرفورد نمی آورد و جز معشوق چیزی نمی شناسد :

سر اندر نیاری بدام بلا
نکو نام باشی بر کردگار
دل از تیر گیها بدین آب شوی
بر انگیخنه موج اراو تند باد
همه بادباها بر افراخته
بیاراسته همچو چشم حروس
همان اهل بیت نبی و وصی
کرانه نه پیدا و بن ناپدید
کس از غرق بیرون بخواهدشدن
بنزد نبی و وصی گیر جای
در جوار این ایرانی مسلمان درست و معتقد شمس الدین محمد حافظ رمی بیسم که عشق
او بحق از مقام سبب و شیر و اتفکین گذشته است. عشق است و داو اول بر نقدجان توان زد.
در عالم شور وع. فان عاشق بامشوک متخد و یکی شده سرمست و شیدا وجود حود را فراموش
کرده است و چنین مزمم میکند :

چو طفالان تا بکی زاهد فربی
چنان پرشد فضای سینه از دوست

۴- بهتان

شاعری را در نظر بیاورید که در کاری مورد بهتان قرار گرفته ولی خود را بی‌گناه میداند و میخواهد باین بی‌گناهی اشاره کند. این سخن بر زبان عاشقانه شیرازی سعدی زیبا و ساده چنین حاری میشود :

در کوی تو معروف و از روی تو محروم گر گ دهن آلوده و یوسف ندریده
شاعر بلند همت خراسان وقتی در زندان شکوه میکند که بیگناه گفتار شده است با سختی از پولاد و قدی بلند و کشیده همین مضمون را پیش از سعدی در قالب سخن خراسانی چنین عنوان میکند :

بایه چو گر گ یوسفم بالله بر خیره همی نهند بهتان
در شاهنامه دروغ و بهتان و پیچیدگی و نادرستی زیاد مطرح نیست. اگر گاهی راستی در نهان می‌ماند موقتاً است و زود آشکار خواهد شد. زبان فردوسی چندان با پیچ و خم آشناei ندارد. مثلاً وقتی قیصر روم در دل خیال میکند گشتاسب جوان که در شهر غریب است باید از نژاد بزرگان باشد. قیصر از دخترش کنایون میخواهد که حقیقت را کشف کند. کنایون بدون استعاره و گوش و کنایه با طرزی که مخصوص فردوسی است جواب میدهد که گشتاسب حقیقت را از زنش نیز نهان کرده است :

چنین داد پاسخ که پرسیدمش نه بر دامن راستی دیده شن
این شعر کوتاه و صریح مطلب را بانهایت سادگی و زیبائی بیان میکند. اما در دیوان حافظ شاهد فراوان در کنایت واشارت است چنانکه میگوید :

در حق من بدرد کشی ظن بد مبر
کالوده گشت خرقه ولی پاکدامن
ملاحظه خواهید فرمود که حدیث درین یوسف در اینجا باصطلاح عرفانی به آلودگی
خرقه بدل شده است ولی فرخی شاعر دربار سلطان محمود که طلاقت خدادادش کاهی در راه
هزه اغذیه و اشربه و برآوردن کامها و پر کردن امعاء بکار رفته بی گناهی خود را اینطور
مطرح میکند که بافلان صنم که شاید منظور شهر بار نیز بوده است، آسایش بدن و گر آیش خاطر
نداشته است و رندان زمینه ساخته اند و براو هم بهتان زده اند :

شاه گیتی مرا گرامی داشت	نام من داشت روزوش بزبان
گاه گفتی بیا و رود بزن	گاه گفتی بیا و شعر بخوان
سخنی باز شد بمجلس شاه	بیشن بود از این سخن بهتان
سخن آن بد که باده خورده همی	به فلاں جای فرخی و فلاں

من این ایات روان ولی کم ارز را در اینجا برای راهنمایی نسل حوان از حافظه
می نگارم . ضمناً یادآور میشوم که سالها پیش استاد زبان فارسی من درسال دهم دبیرستان این را
جزء آثار بزرگ کشور باستانی ما شرح میداد و از بر کرن آن ازوظایف ما داشت جویان بود .
گویا غالب همدرسه‌های من کمتر به این سخنان گوش میدادند و سخت نمی گرفتند ولی
ذهن ساده من در انجام این تکاليف کوتاهی نمی کرد . بهر حال سالها طول کشید تا من در
ژرفای این آثار که در کودکی آموخته بودم محک گذاشت و نشخوار شکم بندگان را از
آفریده شهر بیاران اندیشه جدا کردم .

از من دلنگ نشوید . فرخی گفته‌های زیبا هم دارد ولی گفته‌های فرخی در اینجا مورد
بحث من نیست و فقط در باب همین چند سطر گفته او ایراد را وارد داشتم
این شعر سلیس فرخی در گورستان کامهای حیوانی مرده است و سخن عالی مسعود سعد
بلند همت همچنان ستاره و از آسمان خرامان میدرخد . غزل ساده سعدی هم عاشقان مهجوی
را همچنان هنوز دلداری میدهد .

۵ - تأثیر محیط

در شاهنامه گاهی آشکارا دیده میشود که فردوسی بناجارت اندازه‌ای تحت تأثیر نظام
اجتماعی فرهنگ ایران باستان یعنی فرهنگی که خودش در آفرینش آن سهیم بوده است قرار
میکیرد . البته وقتی از داستان سرایی خاموش میشود و بتفکر فرمیرود بازمانند هر داشتند
اندیشمند متوجه میشود که مطلب باین سادگی نیست .

گاهی فردوسی با نهایت ایمان فرمولهای ساده عدالت اجتماعی را برقرار میداند .
فکوئی را نکوئی پاداش است و بدی را مكافات . ایمان او به این مقررات ساده بقدرتی قوی
است که حتی قهرمانان محبوب خود را نیز هنگام بدکاری مكافات میدهد . دستم شهر اب را
ناجوانمردانه میکشد . اسفندیار روئین تن را بکمک نیرنگ سیمرغ از پای درمبآورد . هنوز
تیرگی چشم و سرخی خون اسفندیار در خلال ایات شاهنامه مرئی است که رستم به نیرنگ
برادرش در چاه جان می‌سپارد . دستم ورخش در چاه فرمیروند ولی در همان آنی که رستم در
دهان چاه در کام مرگ فرمیرود با خدنگ بر ق آسا برادر خیانت پیشه را بدرخت کهنه که
در پس آن پنهان شده است می‌دوزد .

افراسیاب دامادش سیاوش را سرمی برد و مکافات او این است که کیخسرو پسر سیاوش بشمشیر هندی جدش افراسیاب را گردن میزند.

در ذهن فردوسی رابطه انسان با جهان آفرینش تا اندازه‌ای روشن است چرخ عالم پیرو حساب ساده‌ای در گردش است که در مذاهب اولین بشر ترویج شده است:

کنون روز بادگره ایزدیست مکافات بد را زیزدان بدی است
بکردار بد تیز بشناختی مکافات بد را بدی یافته
چنین گفت «دستان» که ایزدیکی است بتقدیر او راه تدبیر نیست
در این بیت مثل اینکه شاعر عبارت: المرء یدبر والله یقدرا پهارسی ذیبا ترجمه میکند.
البته فردوسی هم مانند ما دیگر آن مدعی علم تمام و ایمان صد درصد بشناسائی قوانین
نیست. گاهی هم خود اذعان دارد:

چپ و راست هر سو بتایم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش
جهان بند و بخت خویش آیدش
یکی جز به نیکی جهان نسپرد فرو پژمرد
ولی این شکها و اعتراضات فردوسی آنقدر بارز و بر جسته نیست.

حافظهم تدبیر و اختیار را در بر این تقدیر و جبر ناچیز میشمارد و میگوید:
بر آن سرم که نتوشم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من فتد تقدیر
یا: سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردش اند بر حسب اختیار دوست
رابطه انسان هم با جامعه بسیار روشن است. مثلا در ذهن فردوسی خردمند فرزانه رایزن شاه میشود، داشت خود را در بهبد جامعه بکار می برد، در مدل ساده‌ای که از جامعه بشری در ذهن فردوسی است جامعه از بهشت موعود یوتپیا (Utopia) چندان دور نیست. در خاطر حافظ نرج دیده فراز و نشیب ساخته مدل جامعه بشری به افکار ما کیا اول شبیه‌تر جلوه می‌آورد میگوید:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهات بس
و: بیا تا گل بر افشار نیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

و: تا بی سر و پا باشد اوضاع فلك زین دست
در سر هوس ساقی در جام شراب اولی

۶. نام نیک

نکته دیگری که در فردوسی بخلاف حافظ بچشم میخورد آرزو و سودای بی‌بایانی است در جستن نام نیک و جاوید - که گاه و بیگانه از زبان قهرمانان شاهنامه فریاد میزند جز از نام فیکی نباید گزید. همه کامهارا باید فدای نام نیکوکرد:

چنین داد پاسخ که من کام خویش بخاک افکنم بر کشم نام خویش
فردوسی گاهی فرشته بی گناهی را می‌ماند که هر چه از تاریخ باستان خوانده و از
قرازوی عدل و داد شنیده بی کم و کاست پذیرفته است:

مرا سر نهان گر شود زیرسنگ از آن به که نامم برآید به تنگ
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مر گ راست در هر
درهیچیک ارشاعران پارسی زبان چنین تلاشی برای نام نیک دیده نشده است در هر
بخش و هر داستان شاهنامه غایت ذندگی نام نیکو است . البته این از مظاہر عالی و زیبایی
شاهنامه است و بهیچوجه محل ایراد نیست و من آموختن آنرا به جوانان بخصوص در دوره
دیبرستان توصیه میکنم ولی از نظر تعجیل و تجلیل فلسفی ناچارم که متذکر شوم که دید حافظ
برا بر فردوسی در این موارد همان دید مردم شهر آشوب ولویوش (Hippi) است در برابر
مردم ظاهر الصلاح و آراسته که ذندگ نیشان فدای پذیرش جامعه میشود . اما حافظ کهنه کار
از این درجات و طبقه بندیها گذشته ورشتهها و قیدهای جامعه را گسته است و میگوید :
ار تنگ چه گوئی که مرا نام ز تنگ است

وز نام چه پرسی که مرا تنگ ک ز نام است
گاه اشاره می کند در سرای نیکنامی راه بداشت و لی آنجا عم گو با خبر مهی نیست :
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی بسندی تغییر ده قضا را
استاد خویش میفرماید که اگر اجبارا بنام نیک هم رسیدیم آن را تصادف بدانیم .
با استثنای رندان از نام نیک هم میتوان در گذشت :

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی بیش رندان رقم سودوزیان این همه نیست
در این جمن خرد آسای ف دوسی موبدان همه نیکخواهی و پاک کردار و یزدان شناسند . در
محفل میخوار گان حافظ هیچ اعتمادی بر این عالمان بی ای . ول و که ته آستینان در از دست نیست .
اینها همانها هستند که چون بخلوت میر و ندان کار دیگر می کند . در آئین فردوسی سپهسالار
از راه فرامیرسد ، از اسب فرود می آید ، ز و کهر و کلاه و کمر و غلام و کیز شبستان می بخشد .
معدودی ناگهان سزاوار این همه بخشایش می شوند غالباً همه راضی و شادمان سر می برند .
در حلقة رندان حافظ می هجر و می است که در جام اهل هنر می ریزند ، تنها عده ای مزور ند که
به ریا و تزویر بسر چشم های جمال وقدرت رخنه میکنند . آنها اغلب همان نودولتان اند که
نازشان بغلام ترک و استر است . اینها خامان ره نرفته اند .

فردوسی هنوز صدای غریو تهمتن با نگ فرماندهی گودرز و طوس و هیاهوی بارگام
کی خسرو و آوازم بدان زرتشتی رامی شنود بقول سعدی هنوز نگران است که ملکش باد گران
است . هنوز چشم بر اه است که اسفندیاری ظهور کند :

مگر ذو (بییند) یکی شهریار که روشن کند نام اسفندیار
اما حافظ قرآن محمد : خونریزی سربازان ، و سوسه زاهدان ، تزویر وزیران زمان
مغول را دیده از این سوی روی گردن است و دیگر از آن سوی هم انتظاری ندارد :
کی بود در زمانه وفا جام می بیار تا من حکایت جم و کاوس کی کنم

من درجهانی که هر یک از دو گوینده تو انا آفریده اند سیر و سفرها کرده ام . زیبائی های
جهان فردوسی را از ماه تاماهی و دیزه کاریهای عالم حافظ را از مر کز خاک تا گند افلاک دیده ام .
میدانم شمامیخواهید که من از این دو یکی را بر ترو بزر گتر بخوانم اما اینها هر کدام عالمی
محخصوص بخود دارند و من باین آسانی بشما نخواهم گفت که در حساب جمع و تفرق متخصصین

ادب کدامین برترند. تاشمارا از خامیها و تعصبهای دور و باخود آمده همگامی و راهروی نیابم
این رازهای ادبی را باشما درمیان نخواهم گدارد.

کوهسار هریک از این دو جهان دارای پستی و بلندی و فلمهای با برقراره است.
فردوسی شاعری است تو انا که گوئی ارکان سنگ آهن است خراج میکند و آهن مذاب از کارگاه
بیرون میدهد. او خانه وسائل برم و زم را از پولاد میسازد - شاعر تکه لوز است قرن بیستم
است که ده قرن یا بیشتر زود آمده است - بسیار مناسب است آنجا که فردوسی میگوید :

پی افکنند از نظم کاخی بلد که از باد و باران نیابد گزند
این مردهم چیز را از پولاد ساخته است و از این رو بمرور زمان سخن او زنگ نمیزند.
بعلاوه فرمها و طرحها یعنی همه ساده و حجهان پسند است. آن طرحها که امروز و فردا در حهان
تکنولوژی یعنی از دنیای قرون وسطی معمول خواهد شد. حلاصه دریک جمله فردوسی سخنگوی
است اندیشمند آفریننده حود آگاه طرحای ساده و پایدار و ترجمه پذیر.

حافظ شاعری است نقاش که تاریخ اجتماعی و فلسفی و مذهبی عصر خود را برآموج
دریای خیال رسم کرده است. فقط بعضی‌ها با ممارست و آشنائی زیاد میتوانند انعکاس این
نقشه‌ها را در ذهن خود ثبت کنند. ولی ریره کاری بهای پیچیده و ترجمه ناپذیر این کلک خیال‌اندیش
از دید غالب مردم نهان است و نهان خواهد بود:

اگر باور نمیداری رو از صه تگ چین برس

که مانی نسخه میخواهد ز نوک کلک مشکینم
خلاصه در یک جمله حافظ نقشندی است عاشق پیشه آفریننده ناخود آگاه نقشه‌ای
پیچیده و آشته.

۸- خرد و عشق

اندیشمندی شاعر را در اینگویه ایات میه آن دید که چرخ بر شده را ورای تأثرات و
آلام و شادیها و سود و زیانهای بشی میداند و میگوید:

یکی را ز خاک سیه بر کشد یکی را ز تخت کیان در کشد

نه زین شاد باشد نه زان در دمند چنین است رسم سپهر بلند

نظیر همین گفته را از زبان حافظ بشنوید:

جهل من و علم توفیق را جه تعاوت آنها که بصر نیست چه خوبی وجه زشتی
همانقدر که حافظ قرآن رند و لا بالی از عقل در گذشته و به آستان عشق رسیده است
فردوسی در دربار شاه حیات پای بندکار آزمونی داشت است. در فردوسی سادگی و راستی
ایران باستان (مانند حالات عمومی مردم صدر اسلام یا غالب مردم کنونی امریکای شمالی)
مستقر است با دانش و خرد ساده زیس، میکنند، یک نوع عملی و مفید بودن روش‌های زندگی
را برپیچیدگی هنری و ذوقی و فلسفی ترجیح میدهند. بخلاف حافظ که این
نقشه‌ای ساده خرد را بدؤی می‌انگارد و میگوید :

این حرد خام به میخانه بن آنقا می‌لعل آوردش بخون بجوش
حافظ جهان را بیمی لعل میخانه و خون دل حرمان دیده اش آغشته میسازد مطالب ساده

بیرونگ را پیچیده و ارغوانی میکند و در آن مرحله و عرصه است که هنر نمائی او آشکار میشود عبارات و اصطلاحات مخصوص اودر عالمی و رای جهان داشت گلستانی میآفریند که در ش بروی همگان باز نیست : کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد .

با این حال گیرائی و رنگ آمیزی و گوناگونی گفتار حافظ طوری است که ئارف و عامی را جلب میکند بسیاری از آنها که او را دوست دارند در کش نمی کنند ولی ما فند مرید مجدوب مراد میشوند . همینقدر در آئینه حافظ بخشی از آروزها و زیستهای بدوي خود را منعکس می بینند چه بسا که این نقش خودشان است که مورد تعلق خاطر شان قرار گرفته . هر غزل او هر کجا هم آغاز است وهم انجام نه آغاز می پذیرد نه انجام .

در تالار سخنرانی فردوسی استاد بایرامه و انصباط مخصوص داشت باستان را از تاریخ وهنر و آداب زیست و حکمت و اخلاق و رزم و بزم از کوره مذاب آهن بیرون میریزد . از هیبت او جرأت و یارای دم زدن نیست با اینکه سخشن مانند همه اساتید می‌جرب و بزرگ جهان فرهنگ ساده و دلنشیں است پایمردی و دانشجوئی در شاگردی او کار آسانی نیست .

پروفسور دضا

پاریس آذرماه ۱۳۴۸



دکتر نصرة الله کاسمی

خود بین

ان الانسان ليطغى ان رآه استغنى (سورة علق قرآن کريم)

ناگهان سبل دمانی برخاست ،
هر کران موج پی موج گرفت ،
آنچه سنگین و گران بود کشاند
و آن سبک خس که بفرق سرداشت .
همه را پیش براند از چپ دراست .
رفته رفته ز زمین اوچ گرفت .
بنک دره و بر خاک نشاند .
برد و بر ذروه کوهی بگذاشت .
نگهی کرد بزیر پایش
یکسر از رتبه خود پائین دید .
باد افکند ز نخوت به بروت .
بر سر افزاران سر ور گشته .
خویش را از همه برتر انگاشت .
یاد بگذشته کجا دارد سود ؟

* * *

شد هوا روشن و توفان بنشست .
آب پائین شد و خس بالا ماند ،
چون ز بالا سوی پائین نگریست ،
شاهد بخت در آغوش گرفت ،
خام طبیعی طمعش افزون کرد ،
گفت با خویش که این جای من است ،
ناسرايان که به پائین باشند ،
ورنه گر در خود بالا بودند ،

رفته رفته کمر سبل شکست .
جایش آنجا که نبود آنجا ماند .
دید همپایه او یکتن نیست .
آنچه رفته است فراموش گرفت .
از گلیم خود پا بیرون کرد .
این قبا راست ببالای من است .
در خور این و بتر زین باشند .
حالیا پیش من اینجا بودند .

* * *

از قضا باد مخالف بوزید ،
با یکی دست ز جایش برکند ،
از سر کوه پیای دره رفت ،
وزش بادی کارش را ساخت .
بر آن خس بسر کوه رسید .
پشت پائی زد و بر خاک افکند .
باد نخوت ز سرش یکسره رفت .
رفت آنجا که عرب نی انداخت .

استاد عبدالرحمن فرامرزی تاریخ نیست مگر وقایع مکرر

دوست عزیز و همکار ارجمند آقای یغمائی

مقاله آقای امام اللہ فرزد راخوائد. روانی سخن و شیرینی قام و قوه استدلال ایشان در محاذله و غالطه مورد تقدیر من است و در بسیاری از طالب ما باهم توافق داریم. هوش ملت یهدود، بر گزیدگی سران اسرائیل را من تصدیق دارم. اینها اروپائی هستند آرهم اروپائیانی که هیتلر ایشان را بیرون کرد برای اینکه کار را از دست ملت آلمان گرفته بودند. یعنی اینها از بر گریدگان ملل اروپا هستند ولی این صفات با ایشان حق میدهد که بیانند خانه مردم را از دستشان بگیرند.

اینها در فلسطین بسیار آبادی کرده اند ولی آیا آقای فرزد راضی می‌شوند که یکی از ایشان عاقلتر، عالمتر، و تمدنتر و باسلیقه‌تر باید و خانه ایشان را بزور بگیرد، و برای خود آباد کند. عمارت خوب بسازد، در با غچه گلهای الوان بکارد، و آنرا بیک بهشت مصفاً مبدل ساردد. و بعد اگر ایشان اعتراض کنند مردم با ایشان بگویند با با توفالایق بودی، خانه خرابه‌ی را از تو گرفته‌اند و به بهشت برین مبدل ساخته‌اند، توچه می‌گوئی؟ آیا ایشان این حرف را حساب میدانند و قبول می‌کنند؟

چنانکه من در شماره پیش‌یغما نوشته بودم روزیکه انگلیس‌ها در فلسطین تشکیل حکومت یهودی دادند اریک ملیک نوادی ملت فلسطین بیش از هشتاد هزار یهودی نبود، و از قرار یکه خودشان ارعای میدانند - و معلوم هم نیست صحیح باشد - امروز دو ملیون هستند که هر کدام تحت حمایت طیارات و کشتیهای جنگی و توب و تانک متوفین از کشوری آمده‌اند و مسلمانان را از خانه خود بیرون کرده‌اند و جای ایشان را اگرفته‌اند. کسیکه حرف از حق و عدل و انسانیت میزند چگونه چنین چیزی را روا میداند؟

در طرز عمل و تاکتیک اسرائیل عدم فرماندهی عرب و حتی غفلت و نادانی ایشان من مخالفتی با آقای فرزد ندارم. دلیل حهل ایشان همین بس که دریک چنین موقعی خودشان مثل گرگ و پلنگ توی هم افتاده‌اند و با تمام حسن نیتو که دولت و ملت ایران با ایشان نشان دیده‌اند، از چندین دولت عرب فقط سه دولت در اینجا سفارتخانه دارند و بانی را بصد خود را با ماقطع کرده‌اند!

سرچه؟ برای چه؟

البته هر آدم نادانی که از برادر خود قهر می‌کند دایلی پیش خود دارد ولی باید دید که آیا ای دلیل منطقی هست یا نیست؛ ولی ملت ایران خودخواهی چندس س و سردار را پایی ملت مظلوم مغضوب فلسطین حساب نمی‌کند، و از استقبالی که از مقاله من در یغما کرد نشان داد که راجع به قضیه فلسطین چقدر حساس است.

ایشان نوشته‌اند که در آلمان با بعضی از اشخاص شرط بسته‌اند که عربها پیش‌ازده روز نمیتوانند جلو اسرائیل مقاومت کنند، و در واقع چهار روز پیش از حد مقاومت ایشان حبس زده‌اند. ولی من سه روز کمتر حبس می‌دم.

یکی دوروز پیش از جنگ عرب و اسرائیل روزی نزد آقای نخست وزیر رفته بودم. در اطاق انتظار بودم که آقایان مسعودی و دکتر مصباح‌زاده وارد شدند، پرسیدم که شما برای چه آمدید؟ آقای مسعودی گفت احتمال دارد که جنگ بشود. آخر ما باید تکلیف خود را بدانیم و پیش‌بینی کنیم، ممکن است بهم بررسد. گفتم این جنگ سه روز بیشتر طول نخواهد کشید. گفت نتیجه؟ گفتم عربها شکست می‌خورند و جنگ تمام می‌شود. چون این حرف برخلاف انتظار او بود از من دلیل خواست و من دلیل را گفتم که چون مقاله بدراز اخواهد کشید و هر چه بزبان سرمی توان گفت بزبان قلم نمیتوان آورد، ازدک آن صرف نظر می‌کنم.

تفرق عربها، عدم فرماندهی واحد ایشان و نداشتن هماهنگی چیزی بود که همه کس میدانست مگر کسی که از وضع خاورمیانه و منازعه سران عرب و عدم آشنائی اغلب ایشان بجنگهای منظم اطلاعی نداشت.

سرهنگ سابق آقای نجاتی کتابی بنام جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل نوشته و طوری وضع آنجا و استعداد و تاکتیک طرفین را شرح داده که آدم وقتی آنرا می‌خواهد خود را در میدان جنگ می‌بیند. این کتاب تاکنون هشت مرتبه تجدید چاپ شده و اینهم یکی از دلایلی است که ملت ایران چقدر به قضیه فلسطین علاقه مند است.

اینها نقاط اتفاق من و آقای فرزد است و اما نقاط اختلاف من و ایشان چیست؟

ایشان منکر این شده‌اند که شکست عربها بواسطه خیانت افسران خودشان و اطلاع اسرائیل از رمزوزارت جنگ مصر و اسرار نظامی او توسط رکن دوم ستاد ارتش انگلیس بوده است. ایشان که از شیوه قلمشان معلوم است که مرد بسیار مطلع هستند لابد میدانند که مجله دیگر اشپیکل مهمترین مجلات آلمان است که در بسیاری اوقات بدان استناد می‌شود. نویسنده این مجله روزهای جنگ در «تل‌اویو» یا بقول اسرائیلیها در «تل‌اویو» بوده و تفصیل این جنگ را نوشته. من این مجله را دارم که متن آلمانی آن گراور و کنار آن بعربی ترجمه شده است و هر وقت ایشان بخواهند حاضر می‌باشند.

در این مجله چند نکته هست که بطور خلاصه عرض می‌کنم:

۱- اسرائیل بطور حتم بسوریه حمله می‌کرد.

۲- ولی حمله اسرائیل قابل جبران بود برای اینکه مصر از حیث نیرو بر اسرائیل برتری داشت.

۳- ناوگان امریکا در کنار اسرائیل لنگر انداخته بودند که اگر اسرائیل شکست خورد بوسیله کمک کنند.

۴- پیاده نظام مصر روز اول اسرائیل را بدونیمه کرد بطوریکه موشه دایان خواست از ناوگان امریکا طلب یاری کند ولی عصر یکدفعه ورق بر گشت.

۵- علت بر گشتن ورق این بود که رکن دوی ستاد ارتش انگلیس رمز نظامی مصر را بدست آورده بود و در اختیار اسرائیل گذاشت و اسرائیل تمام ذخایری که قاهره برای ارتش

فرستاده بود در عرض راه گرفت و دیگر از تشن مصريک قطره بنزین برای تانکها و عربه‌های خود نداشت، و اسرائیل با همان رمز بارش مصر دستور میداد بطوریکه افواج مصری اول دفعه خودشان یکدیگر را کوپیدند، و بعد دستوری که با ایشان میرسید نمیتوانستند از قاهره است یا تل اویو و هیچ حرکتی نمیتوانستند بکنند.

۶- دیر اشپیکل اظهار تأسف کرد که مردمیکه روی دریای نفت زندگی میکنند برای یک قطره بنزین شکست بخورند.

۷- جاسون ناصر را گول زد که با او گفت اگر شروع به حمله کنید عاقب کار خود را خواهد دید و مفهوم این حرف این بود که اسرائیل ابتدای به حمله نخواهد کرد.

۸- سفیر شوروی ساعت سه بعد از نصف شب ناصر را از خواب بیدار کرد و با او گفت که شما نباید حمله کنید.

۹- حالا خیلی زود است که ناصر از حقیقت حمه بازی و دور غسازی سیاستمداران غرب سر دریاورد.

اینها مطالب دیر اشپیکل است و علاوه بر آن آقای فرزد میدانند که کشتی امریکائی که بعدها اسرائیلیها ندانسته آنرا غرق کردند را دادار مصر را خراب کرد، و همین امریکا حفظ آسمان اسرائیل را تعهد کرده بود یعنی اگر طیارات عرب بر آسمان اسرائیل ظاهر می‌شدند امریکا آنها را میزد. بعد از این چه جای انکار است که امریکا و انگلیس حداعلای مساعدت را در این جنگ با اسرائیل کرده‌اند؟

راجح بتخليه هندوستان مرقوم فرموده‌اند: «همه کس میداند که عمل تخليه هندوستان توسط انگلیسها آن بود که اشغال هندوستان توسط قوای نظامی دیگر برای انگلستان صرف نمیکرد الخ» ذه، خیر، همچکس چنین چیزی نمیداند جز بعضی رجال حکومتهای شرق که هر بلائی سرانگلیسها باید میگویند خودشان خواسته‌اند، و برخی از ایشان معتقد بودند که حتی استالین و رجال حکومت شوروی را نیز خود انگلیسها گذاشته‌اند که آنجا را برای ایشان اداره کنند، و من از یکی از رئیس وزرای اسبق شنیدم که هند آن مثل دویست سال قبل در چنگ انگلیس است و نهرو را گماشت‌اند که بدون درد سر آنجا را برای ایشان اداره کند و مرحوم دکتر مصدق دیگفت که وزارت خارجه امریکا جزو انتلیجنت سرویس انگلیس است.

نه عزیزم، انگلیس خودش نرفت اورا بادگناه بیرون کردند. همانطوریکه اورا از مصر و عراق، و فرانسه را از سوریه والجزایر و ویتنام و تایلند بیرون کردند، و نفوذ تمام دول مقتدر اروپا و حتی امریکارا از چین برجیدند.

میفرمایند: «تازه باید از یهودیها تشکر کرد که در مقابل ترکه سوئز توقف کردند در صورتیکه مسیر طبیعی واقعی جنگ آن بود که بعد از رسیدن بر ترکه سوئز بلا فاصله از آن عبور نموده و سه شهر پرت‌سعید و اسماعیلیه و سوئز را تصرف کنند».

میتوانستند بکنند و نکرند؟

عزیزم، اسرائیل نیروی انسانی ندارد و وسعت خاک و کثرت جمعیت حساسی دارد. چین بچه‌چیزش مینازد که برای امریکا و شوروی هردو کر کری میخواند؟

واما بمب اتمی که بدان اشاره فرمودید اگر راست باشد که اسرائیل بمب اتمی دارد باید فاتحه همه ممالک خاورمیانه را خواند که لابد خانه بند و جنابعالی نیز جزو آنها خواهد بود ، برای اینکه این دهن گشادی که اسرائیل دارد و برای بلعیدن همسایگان باز کرده و هیچ چیز مانع او نیست نه دزدیدن آدم ازیک مملکت دیگر ، ونه حمله بیکفروندگاه بین المللی ، ونه کش رفتن کشتهای جنگی از بنادر فرانسه ، هر وقت قدرت پیدا کند بهمه کس وهمدجا حمله میکند . مخصوصاً شیراز ما در خطر است برای اینکه تمام شعرای ایران شیراز را ملک سلیمان خوانده و تخت جمشید را مقر سلیمان گفته اند و یک بیت از سعدی یا حافظ یا شاه نعمت الله ولی برای دست آویز او کافی است که که آنجارا ادعا کند چنانکه پیادشاه سابق عربستان سعودی نیز سفارش داده بود که خیر ملک یهود بوده و باید باشان پس بدهد .

یک جمله آقای فرزد را نفهمیدم و آن اینست :

« قبله مسلمانان قبل از کعبه بیت المقدس بود و حضرت رسول اکرم تا مدتها از منشی یهودی استفاده میکرد » شاید مقصود از منشی « مشی » بدون نون بوده ولی استفاده حضرت رسول از منشی یهود نفهمیدم یعنی چه؟ محمد از همان منبعی وحی گرفته که موسی و عیسی گرفته اند و این ادیان همه دین خدائی است که بحسب تغییر زمان و ترقی فکری بشر تغییراتی و اصلاحاتی در آن بوجود آمده ، و چون محمد متمم ومکمل همان ادیان بوده طبعاً تا قبله دیگری برای او معین نشده بود میباشد همانجا را قبله قرار دهد که قبله پیغمبران قبل از او بوده است و این استفاده از مشی یهود یا منشی یهودی نبوده است . مگر ما منکر قدس بیت المقدس هستیم؟ اگر اینطور بود برای این تعصی نداشتم و بدست هر کس میافتاد برای ما فرقی نمیکرد . میفرمایند : « جناب استاد یقین داشته باشید که من قلبی از گرفتاری و شکستی که نصیب برادران مسلمانان شده متاثرم »

مرحمت سر کار کم نشود ! و خدا سایه این برادری و مسلمانی را از سر مسلمانان کوتاه نکند !

جناب آقای امان الله فرزد چون شمارا نمیشناسم باین جهت با کمال عذرخواهی و پوزش طلبی از شما اجازه میخواهم که عقیده خود را صریحآ بگویم : من اینگونه اظهار مسلمانی را جزو تاکتیک صهیونیزم میدانم و اگر اشتباه کرده ام امیدوارم مرا بیخسید . ولی اینرا هم بدانید که من چندان میل نداشم وارد این بحث شوم زیرا این امری است که باید شمشیر عرب و اسرائیل آنرا حل کند ، و قلم من و شما در آن کوچکترین اثری ندارد . خود شاعر عرب میگوید :

بپن الصفایح لاسود الصحائف فی متو نهن جلاء الشک والریب

یعنی شک و شبکه را دم سفید شمشیر روشن میکند نه صفحات سیاه نامه .

فریدون تولی

آذرخش

زند چون حلقه بردوش اژدر آسا دود تریا کم

«فریدون» بیندم آن یار و پندارد که ضحاکم

چوهر اندیشه از توفان جانم بردمد گوئی

به نیلی ابر افیون آذرخشی گرم و چالاکم

هزاران واژه درپیشم به کرنش سرفورد آرد

خدیو آسا چو برخیزد خروش طبع بی باکم!

مرا تا دوست مروارید پنهان در صدف داند

چه غم کز چشم دشمن خارپشتی خفتهد رلاکم

دل از عصمت فروشیهای این تردا منان خون شد

خوش آغوش ناز آلود یاری پیرهن چاکم

گرم ای سرو بستانی ز گرد اگرد خود رانی

زنی زین چنبر افسانی بخاکی تیره چون تاکم

مرا تا عشق و مستی شعله بردامان هستی زد

ز هر آسودگی دورم ز هر آلودگی پاکم

بلوطی سالخوردم و که در این دشت بی پایان

به همسنگی برابر می نهد هر خار و خاشاکم

تو گر کوشی به لجوئی برانگیزی به خوشبوئی

ز خارستان خود روئی گلستانی طربناکم

حریفان مرده پیش از مرگ وزین جادو که من دارم

به مردن نیز تا در شعر خویشم زنده برخاکم

باستانی پاریزی

در خاک پاک

-۲-

دانشگاه کراچی نسبت به دانشگاههای دیگر پاکستان تاحدی جوان و تازه‌ساز است. این دانشگاه در ۱۹۵۷ یعنی حدود ۱۰ سال پس از پیدایش پاکستان پی‌افکنده شد. سنگ بناء آن – یا به قول خود پاکستانی‌ها – سنگ بنیاد آن تاریخ روز شنبه ۱۷ ژمادی‌الثانی ۱۳۷۶ قمری جنوری ۱۹۵۷ میلادی وامضای اسکندر مرزا دارد.

خود شهر کراچی هم نو خاسته و نو ساخته است. این شهر پس از تقسیم هند و پاکستان پای تخت پاکستان شناخته شد و جمعیت آن در ظرف بیست‌سال از ۳۰ هزار به سه‌میلیون تن رسید. خود تان میتوانید حساب کنید که افزایش چنین جمعیتی در چنین مدت کوتاهی چه مشکلاتی آنهم در یک پای تخت – بوجود می‌آورد. البته بسیاری از ساختمانها و باغها و پارکهای زمان انگلستان درین تغییرات منکر ادارات و مقر سازمانهای دولتی پاکستان شد. باهمه اینها ناچار شدن برق آسا، ساختمان کنند و خانه بسازند و بازهم بگویند: کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما.

اما تسمیم ناگهانی دولت پاکستان به انتقال پای تخت از کراچی به راولپنڈی مجدداً بسیاری از نقشه‌ها را عقیم گذاشت. گرچه هنوز مردم کراچی خواب پای تخت بودن شهر خود را هر چند جزء احلام و اضغاث باشد. می‌بینند و گمان می‌کنند که بازهم این شهر موقعیت خود را هم از جهت سیاسی بازخواهد یافت.

بهر حال امتیاز بندرگاهی و موقعیت اقتصادی و تجارتی، و مأمون بودن این شهر از حوادث مرزی و جنگها و آشوبها زمینه را طوری فراهم ساخته که سرمایه‌های پاکستان را از هرجا به این شهر می‌کشد و به کار و فعالیت وامی دارد. آخر این شهری است که لامحاله می‌باید در برابر بمبهی بندر بزرگ غربی – هند مقاومت و رقابت کند.

خانه فرهنگ ایران را جوانی بنام جوان و خانم جوانش به مردم ایران از استادان و معلمان اداره می‌کند. کلاسها پر از محصل فارسی خوان بود و صدای الفباء از اطاقهای بلند، مشکل‌مهی که در مورد تدریس خانه‌های فرهنگ ایران در خارج کشور باید حل شود، تأثیف کتابهای اختصاصی برای اینگونه دانشجویان خارجی است. این محصلین اغلب مردان سالخورده یا لااقل کارمندان جوان و درس خوانده و تحصیل کرده و بسیار اوقات رجال سیاسی و کارمندان سفارتخانه‌ها و قوൺ‌سلگری‌های دیگر کشورها هستند که همه چیز می‌دانند و بسا کتاب خوانده و دیده‌اند و تنها نقص کارشان نداشتن زبان فارسی است. اینان وقتی می‌خواهند فارسی بخوانند باید با جملات «بابا نان داد، مادر آب داد!» شروع کنند و جال آنکه می‌شد کتابهای اختصاصی برای اینگونه دانشجویان ترتیب داد.

چنانکه در دانشگاه تهران نیز چنین مسأله‌ای بود و گویا کم و بیش حل شده است. لازم می‌آید به تعداد محدود و معین هر ساله کتابهای تألیف و چاپ شود که مطالبی مر بوط به اوضاع اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی ایران با تصاویر لازم و با عبارات ساده در مرداشته باشد که نه تنها تحصیل فارسی به صورت مضحك شروع نشود، بلکه هر ساعت وقت آنان که صرف میشود مطلبی آموختنی نیز درباره کشوری که مورد علاقه آنهاست به آنان یاددهد.

البته در پاکستان خواسته‌اند کتابهای درین مورد تالیف کنند، این کتابها بعضی مثل کتابهای غلام سرورد چاپ خوب نخواهد داشت. چون تیراژ و فرش زیاد نیست و چاپخانه‌ای مثل چاپخانه افست برای چاپ آن کار نکرده است، بعضی هم مثل کتاب «انشای ماهرو» از کتابهایی است که در دانشکده ادبیات تهران هم خواندن آن مشکل است، هجموئه مکاتیب بی سروته قدیمی، با انشای قرن‌ها پیش و روش ترسل نویسی و ترسل خوانی قدیم بدینظریق طبعاً قابل استفاده فارسی خوان نخواهد بود.

جالب اینست که نشریات تازه وزارت آموزش و پرورش که تحت عنوان «پیک» منتشر میشود از نوع بهترین و سایلی است که در خارج، طبقات مختلف میتوانند از آن استفاده کنند و کوشش بی دریغ چندماهه این مؤسسه «تازه‌ز» سخت مورد استقبال فارسی خوانان خارج قرار گرفته است.

درین مورد پیشنهادمن اینست که وزارت فرهنگ و هنر و وزارت آموزش و پرورش و شاید هم دانشگاه‌مشترکاً اقدام کنند، وزارت آموزش و پرورش از جهت اینکه سازمان مججهزی برای تألیف کتابهای درسی دارد و شهادت دین دوسال‌الآخر کتابهای چاپ کرده است که در کشورهای آسیایی بلاروپائی از جهت چاپ ورنگ و حرروف و قطع و صحت بی‌نظیر است، وزارت فرهنگ و هنر نیز از جهت اینکه سرپرست مرکز فرهنگی ایران در خارج از کشور است و مزاج مردم هر ناحیه را بهتر میداند و در باب میزان چاپ (تیراژ) و نحوه تقسیم واستفاده از کتابها صاحب‌نظر است. با این مقدمات شاید بتوان چندجلدی کتاب چاپ کرد که فی المثل سفیر کانادا در زبان و وابسته فرهنگی روسیه در اندونزی و رجایا پاکستان و هند، وقتی میخواهند فارسی بخوانند، پیش زن و بچه خود از تکرار جمله‌ها و ترجمه‌آن خجالت نکشند.

شعبه تاریخ دانشگاه کراچی دست به یک ابتکار تازه زده و آن جمع آوری اسناد و اوراقی است که مر بوط به حزب مسلم لیک و تشکیل دولت پاکستان و خصوصاً یادداشت‌های خاص «محمدعلی جناح» قائد اعظم است. کوشش‌های این مرد به همراه چند تن از یارانش برای سروسامان دادن مسلمانان در شبیه قاره از سال‌ها قبل از استقلال شروع میشود. او حتی در حوالی ۱۹۲۰ در لندن ضمن مذاکره با مقامات انگلیسی و هندی به توافق‌های رسید، درین کوششها سر محمد شفیع، محمدعلی جناح، غزنوی و آقاخان محلاتی بی‌جوابی بسیار داشتند. اما بهر حال، نتیجه قطعی در ۱۹۴۷ بدست آمد که پاکستان به صورت مملکت خاص از هند جدا شد و مسلمانان در آن جای گرفتند، جایی که گمان داشتند بتوانند «به آزادی بانجام فرائض مذهبی» پردازند. بهر حال پس از بیست سال هم اکنون دانشگاه کراچی تمام نامه‌ها و مکاتبات و اسناد مر بوط به تشکیل دولت پاکستان راجمع آوری کرده و چند تن دختران و پسران دانشجو و معلمان جوان

زین نظر گروه قاریخ به تنظیم و ترتیب و حفظ این اسناد وایجاد «آرشیوملی پاکستان» مشغول شده‌اند، کاری که در آینده‌ای نزدیک، ذخیره‌ای بزرگ برای اهل تاریخ و گروه مورخان آن کشور فراهم خواهد کرد و تاریخ تأسیس پاکستان بر طبق اسناد متقد نوشته خواهد شد و کوشش فرد فرد کسانی را که درین نهضت بزرگ دست داشته‌اند روشن خواهد نمود.

درینجا من بیاد مشروطیت خودمان افتادم. مشروطیتی که بیش از شصت سال از شروع آن نگذشته اما امروز اسناد بسیار کم و محدود و معده‌داری از آن باقی‌مانده و حتی اسناد مجمعول آن کم و بیش بر اسناد حقیقی افزونی می‌گیرد، واقعاً یا موجب شرمندگی نیست که ماحتی اصل فرمان مشروطیت را هم در بایگانی مجلس خود نداریم؛ اما هرچه بخواهید اسناد حقوق و لیست اضافات فوق العاده در بایگانیها ضبط و نسخه‌های متعدد رونوشت‌های شناسنامه و ابلاغ‌های رنگارنگ قفسه‌ها را پر کرده است.

* * *

موزه کراجی مملو از آثاری است که در موهنجودارو و تاکسیلا از زیر خاک بدرآورده‌اند. این آثار کم و بیش پیوستگی با تاریخ پیش از اسلام ایران نیز دارد. از آن جمله دوم جسمه زن پادتی از تاکسیلا بدست آمده که گمان من اینست که متعلق به اناهیتا - خدای آب و باران وانوشت - باشد.

آثار بعداز اسلام آن که بکلی با آثار ایرانی مشترک است.

فهرستی از آثار موزه‌های پاکستان آفای جوان تهیه کرده است که قریب ۹۰۰ نوع آن مربوط به ایران می‌شود. کتابهای خطی فارسی در کتابخانه موزه قابل توجه است، و این غیر از ۱۲ هزار میکروفیلمی است که در دانشگاه کراجی از کتابهای فارسی واردو و عربی در خارج از پاکستان - از جمله انگلستان - تهیه کرده‌اند و باز این غیر از خطوط و مربعات و فرم‌هایی است که در گوشه و کنار جاهای تاریخی آن سامان می‌توان یافت یا در خانه‌های متعینین می‌توان دید.

* * *

وقتی به یک اداره یا مؤسسه ملی در کراجی وارد می‌شویم، نخستین چیزی که جلب نظر شمارا خواهد کرد، وجود تعدادی گویچه‌های شیشه‌ای خوش رنگ است. در داخل این گویچه‌ها عموماً یک گل یا گل زیبای سرخ رنگ یا حیوان کوچک خوش نماساخته و کار گذاشته‌اند، این گویچه‌ها که روی هر میز پنج تا وشش تا هست. و من بر روی میز استاد مشتاق حسین قریشی رئیس دانشگاه کراجی نیز دیدم، گوئی به چه کار آید، و چیست که تا این حد مورد احتیاج و جزء لوازم کارهای مؤسسه است؟

تعجب نکنید. در کراجی اتفاق‌های طوری ساخته شده که حتماً باید کوران داشته باشد تا در ماههای گرم‌همه پنجره‌ها را بگشایند و راه را برای عبور بادهای بیخش باز کنند، علاوه بر آن بادزن‌های سقفی پرنیرو و بادزن‌های روی میزی. علاوه بر کولرهای دائمی سالی حداقل ده ماه باید کار کنند، درین صورت معلوم است که تکلیف نامه‌های اداری که روی میز اشخاص خواهد بود چه خواهد شد! برای محفوظ ماندن از آسیب پشت‌پایی جریان این بادها، ناچار باید همیشه وزنهایی بر روی کاغذها نهاد، و با این حساب، نیاز به وجود این گویچه‌های ظرفی شیشه‌ای خوش رنگ خوب احساس می‌شود.

با کمال علاقه‌ای که به دیدن پاکستان شرقی داشتم، به غلت مختصر کسانی، صرف نظر کردم. بلیط هواپیمایی تبدیل به کراچی-لاہور شد و مابهالتفاوت آنرا حساب کردند. آقای سمیع الدین رئیس روابط دانشگاه مرابه فرودگاه رساند. هوای پیما حدود ساعت ۱۰۵۰ در لاهور به زمین نشست.

شهر لاهور درة العقد ایالات پاکستان است. این شهر در طی قرون لافهمسری ورقابت با دهلی و دکن می‌زد، اغلب پایتخت دوم و گاهی پایتخت نخستین بوده و از حیث آب و هوای آبادانی بر بیشتر شهرهای شبه قاره برتری دارد.

دانشگاه پنجاب که میزبان من بود، از قدیمیترین دانشگاه‌ها است و قرار است یکی دو سال دیگر جشن صدمین تأسیس بعضی سازمانهای وابسته به آن گرفته شود.

از مهمترین قسمتهای این دانشگاه عظیم، بخش « اورینتل كالج » است که در واقع « مدرسه شرقی » میتوان آنرا ترجمه کرد. گروه ادبیات زبان فارسی درین بخش است و از مهمترین پایگاه‌های زبان فارسی در آن حدود بشمار میرود. اعضاء مهم این گروه عبارتند از دکتر وحید قریشی، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهور الدین احمد، دکتر وزیر الحسن عابدی، دکتر اکرم شاه (متخلف به اکرام) و دکتر بشیر حسین و دکتر احمد پناهی (ایرانی) که همه این جمع زیر نظر پروفسور محمد باقر انجمام وظیفه می‌کنند.

lahor را میتوان از جهت آثار تاریخی « اصفهان پاکستان » لقب داد منتهی با مقیاس بیشتری از جهت جمعیت، برای بازدید از این آثار مدت‌ها وقت لازم است. آقای دکتر سید سرو رحسین رئیس روابط عمومی دانشگاه، وسیله این بازدید را طی برنامه بسیار دقیقی برای من مهیا فرمود. نخستین روز به دیدار خانم مریم بهنام رفتم، ذنی است ایرانی از اهالی بندرعباس، مسلط به زبان اردو و انگلیسی، شوهر را در بندرعباس به « آب خنک خوردن » گذاشته و خود و بچه‌ها در لاهور به « آب باریک ، رودخانه راوی ! » ساخته، مرد مردانه خانه فرهنگ ایران را اداره می‌کند.

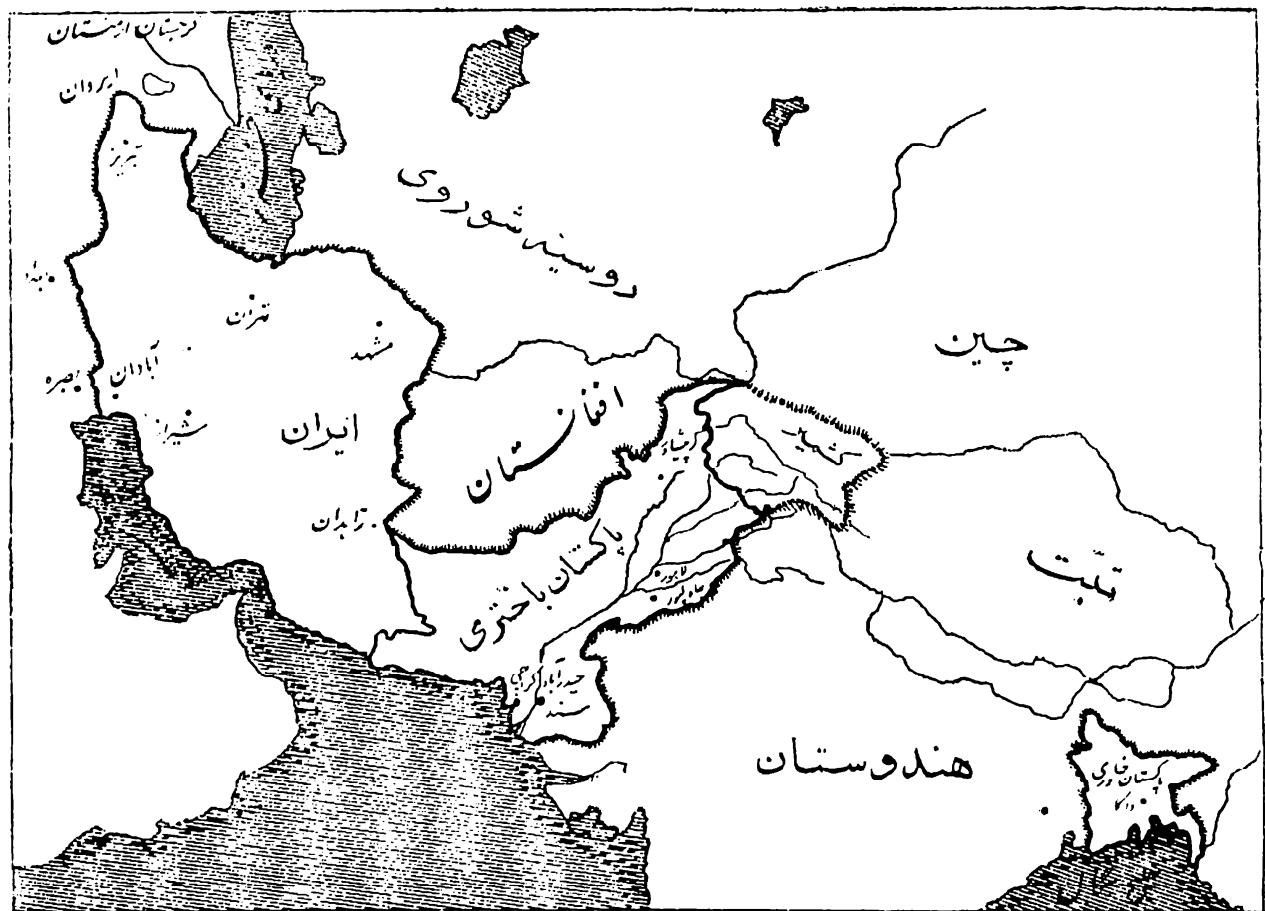
خانه فرهنگ ایران دو مرکز در لاهور دارد، یکی در خیابان بزرگ اصلی شهر که بنام « مال روط » معروف است و دیگری در محله‌ای تازه ساز که به نام « گلبرگ » خوانده می‌شود.

در پاکستان نامهای خیابانها و محلات اغلب فارسی و صورت اصیل کلمات قدیم است. خیابانهای بزرگ دو طرفه را شاهراه می‌نامند، همان‌که ما امروز « اتوبان » می‌گوئیم! بند براى نموده و محض تفريح دوستان، چند جمله و عبارت فارسی را که در آنجاها بکار می‌برند واقعاً برای ما تازگی دارد درینجا ذکر می‌کنم که بیینید زبان فارسی در زبان اردو چه موقعیتی دارد و به قول معروف چه رلی بازی می‌کند. نخستین چیزی که درس بعضی کوچه‌ها می‌بینید تا بلوهای را نندگی است.

در ایران اداره راهنمایی و رانندگی بر سرهر کوچه‌ای که نباید از آن اتوبیل بگذرد مینویسد: « عبور منوع » و این هر دو کلمه عربی است، اما در پاکستان گمان میکنید تا بلوچه

باشد ؟ دراه بند ؟ ! فارسی سره سره و مختص و مفید «حداکثر سرعت» را در آنجا «حداکثر رفتار» تابلو زده اند ! و «توقف من نوع» را «پارکینگ بند» اعلام کرده اند تا کسی که مرا به قو نسلگری ایران در کراچی می برد کمی از قو نسلگری گذشت خواست به عقب بر گردد ، یکی از پشت سر به او فرمان میداد ، در چنین موقعی ما میگوئیم : عقب ، عقب ، عقب ، خوب ! اما آن پاکستانی میگفت : واپس ، واپس ، بس ، واين حرفا ها در خیابانی زده شد که به «شهر اه ایران» موسوم است .

این مغازه های را که ما قنادی میگوئیم (ومعلوم نیست چگونه کلمه قند صیغه مبالغه و صفت فاعلی قناد برایش پیدا شده و بعد محل آنرا قنادی گفته اند یعنی غلط اندر غلط ؟) آری این دکانه هارا در آنجا «شیرین کده» نامند ! از اسم روز نامه های معتبر میگذریم که بنام «ستاره کراچی» و «آغاز» و «امروز» و «شیعه» و «امثال آن منتشر می شوند . آنچه ما هنگام مسافرت «اسباب و اثاثیه» می خوانیم ، در آنجا «سامان» گویند . سلام البته در هر دو کشور سلام است اما وقتی کسی به ما لطف می کند و چیزی می دهد یا محبتی اب ، از میدارد ، ما اگر خود مانی باشیم میگوئیم : ممنونم . متشکرم ، اگر فرنگی مآب باشیم میگوئیم «مرسی» اما در آنجا کوچک و بزرگ ، همه در چنین موردی میگویند «مهر بانی» ! و قعاً بهتر ازین تعبیری برای ابراز تشکر دارید ؛ ما اصرار داریم که بگوئیم پارک پهلوی و پارک فرح و پارک ولیعهد و پارک بیاوران و پلاک هم روی آن زده ایم ، اما آنها بزرگترین پارک شهر خود را «جناح باغ» تابلو زده اند .



جالبترین اصطلاح را در آنجا من برای مادر زن دیدم ، آنها ، این موجودی را که ما مرادف با دیو و غول آورده‌ایم ، «خوش دامن» گفته‌اند . واقعاً چقدر دلپذیر و زیباست ! آنچه ما شلوار گوئیم در آنجا «پاجامه» خوانده می‌شود . در پیشاور تابلو «زمین برای فروخت» صدها جا دیده می‌شود . این قطعه سریع السیر علیه ماعلیه را در آنجا «تیز خرام» می‌خوانند ! گمان نکنید که زبان اردو از فارسی دور است ، بعضی جاها صدی هفتاد کلمات فارسی است و فقط ترکیبات و بعضی افعال و اضافات صورت اردو دارد ، بنده برای تفربیح یکی دو تابلو از اطبای لاهور را که به زبان اردو اعلان شده بود ، و این اعلانات را بیشتر به درختها کوشه بودند درینجا نقل می‌کنم :

« حکیم عبدالجبار ، هر قسم نزله ، زکام ، بواسیر ، مردانه پوشیده امراض ، کاش طیه علاج » ! لابد متوجه شدید که مقصودش علاج چه امراضی است : « آن مردانه پوشیده امراض همین امراض مقابله خودمان است ! و تنها حرف « کا » درینجا هست که خارجی است و معنی « به » میدهد !

تابلو دیگر : « لقمان حکیم ، نامردی کاش طیه علاج کراتین » ! و این کلمه نامردی همان اعلانی است که بارها در روزنامه‌های خودمان به عنوان « ضعف قوه باه » چاپ می‌کنند؛ و بهتر از همه اینها تابلو طبیبی بود بدین عنوان « مطب همدرد » !

من بر اثر علاج خود چون کوشم ؛ کانکس که طبیب ماست بیمار شده است !

فاتحه دیدار آثار تاریخی لاهور ، برای هر فارسی زبانی ، ذیارت مزار اقبال لاهوری است . اقبال معجزه زبان فارسی در قرن بیستم است . قرنی که زبان انگلیسی دائرة نفوذ خود را تا به آنجا کشانده که در دانشکده‌های شهر سعدی و حافظ نیز بعضی دروس به زبان انگلیسی القاء می‌شود ، آری در چنین قرنی ، در سر زمینی که زبان انگلیسی فارسی را می‌بلعید و رنده می‌کرد ، مردی لطیف‌ترین افکار قرن را که پایه گذار ملت و هویت پاکستان است به زبان فارسی بیان داشت .

سنگهای مرمر قبر اقبال ، به تابنا کی اندیشه او ، و به نازکی گفتار و شعر او بریده شده است : سپید و شفاف . این سنگهارا اعلیحضرت محمد ظاهر شاه برای قبر اقبال هدیه کرده است . محوطه مزار چندان وسیع نیست . چند شعر لطیف از اقبال بر سنگها کشیده شده است اقبال شاعر پاکستانی مدحهایی هم دارد و این مدحها در حق پادشاهان افغان است . لاباهدای این سنگها پاسخ حقشناسی آن گفتار باید بوده باشد . سید جمال الدین اسد آبادی نیز در اقبال اثر گذاشته‌اما شعر اقبال در سر زمین پاکستان - خصوصاً پنجاب و لاهور - در حکم رکن احمد و ناب اشد زبان فارسی است و بهر حال ما ایرانیان نیز ، خوب بود در مزار اقبال ، از جهت حق‌شناسی . ادبودی داشتیم و این یاد بود میتواند قلعه‌ای از اقبال باشد که بر قالیچه بافته و در آنجا آویخته شود یا بر گزیده‌ای از دیوان او باشد که با نفاست تمام جاپ شود و هر کس مزار اقبال را زیارت می‌کند . یک جلد از آن به رایگان دریافت کند . این کوچکترین حقشناسی است که ما می‌توانیم در قبال محمد اقبال داشته باشیم . (ناتمام)

دکتر سید جعفر شهیدی
استاد دانشگاه طهران

نظری به وقایع قرن اول هجرت*

در قرن اول هجری مسلمانان با حوادث دل خراش و تکان دهنده‌ای روبرو گشته‌ند که هر یک در نوع خود غیرمنتظر بود و از این حوادث اثراتی در جامعه اسلام بجای ماند که با سپری شدن روزگار محو نمی‌شود و خاطره آن از اذهان مسلمانان دور نمی‌گردد. از جمله این حوادث واقعه طف و کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام و قتل دسته جمی فرزندان و باران است. اما شهادت علی علیه السلام بعلت اسباب و عواملی چند از دیگر حوادث این قرن ممتاز است و بدین جهت اهمیت این واقعه در عالم اسلام بیشتر و تبعات و نتایجی که بدنبال داشت چشمگیر تر است.

قتل‌های سیاسی که در فاصله‌های سال بیست و سه تا سی و پنج هجری روی داد معلوم سلسله‌ئی از انقلابات و ناخشنودی‌ها و عدم تعادل وضع اقتصادی بود که در اجتماع مسلمانان پدید گشت، طرح این انقلابات در مدینه، بصره و کوفه ریخته شد. شهادت سیدالشهدا علیه السلام بدنبال مقدمات و حوادثی بود که چنین نتیجه‌ئی از آن مقدمات انتظار میرفت. امام حسین حکومت‌اموی و دستگاه مدعی خلافت دمشق را صالح برای زمامداری مسلمانان نمیدانست و حاضر به همکاری با یزید و قبول حکومت او نبود و طبعاً جدالی باید بین حق و باطل در گیرد. آنگاه واقعه کربلا شصت و یک سال پس از هجرت پیغمبر و نیم قرن پس از رحلت آن حضرت روی داد. در این عصر اهل صحبه رسول اکرم تقریباً پایان یافته بود و از کسانی که بدروک محض آن حضرت نائل شده بودند جزء‌های محدود زنده نبودند آنان هم پراکنده در شهرها بسر می‌بردند و در جامعه اسلام اثر فراوانی نداشتند. نسل مسلمان که در سال صحت ویک هجری سینین زندگانیش بین سی تا سی و پنج سال بود از کسانی تشکیل می‌شد که در نیمه دوم خلافت عثمان متولد شده و در حین انتخاب علی علیه السلام کودک بودند و در سلطنت معاویه پرورش یافتدند.

این سالها پس از عهد رسول اکرم و خلفای راشدین وارد اجتماع مسلمانان شدند و شاید اکثریت آنان شرایط امام و شایستگی او را چنان که باید نمیدانستند و از کیفیت انتخاب خلفای راشدین نا آگاه بودند. آنگاه سلطنت دمشق و حکومت کوفه تا تو ایست و سیله برانگیخت که قیام سیدالشهدا را خروج بر خلیفه مسلمانان بشناساند و آنرا محکوم کند. اما این عوامل و مقدمات بهنگام شهادت علی علیه السلام موجود نبود. امیر المؤمنین در سال چهلم هجری در مسجد مسلمانان بهنگام ادای نماز صبح بدست کسی که حودرا مسلمان میدانست و بزعم خویش برای رضای خدا برخاسته بود. با قتل غیله یعنی ترور که در دین اسلام منوع است شهید گردید. علی بهنگام شهادت، خلیفه مسلم مسلمانان بود آنهم خلیفه‌ئی که قطع نظر از نص صریح رسول اکرم با رای عمومی و تقریباً با تفاق آرا بخلافت رسیده بود و جز سرزمین

* این خطاب به مناسب شهادت علی علیه السلام ایراد شده است.

شام تمام قلمرو اسلام بریاست او اعتراف داشتند وامر او را مطاع و مخالفت او را حرام میدانستند. کسی که اقدام بقتل علی کرد از مردم شام نبود و بهادری معاویه چنین کاری را نکرد بلکه از معاویه هم بیزار بود و اوراشایسته خلافت مسلمانان نمیدانست، پس این سؤال پیش میاید که شهادت علی علیه السلام معلول چه علت یا علی بوده است. بارها شنبهایم که این ملجم قاتل علی بخاطر عشق زنی قطام نام ارقبیله تمیم الرباب برای چنین جنایتی آماده شد و قطام که کسان او در جنگ نهروان کشته شده بودند شرط زناشوئی خویش را با پسر ملجم کشتن علی علیه السلام معین کرد ولی آیا میتوان گفت دلستگی به زنی زیبا مردی را وادار بقتل امام مسلمانان میسازد؟ آیا غریزه حیوانی چنان چشم ادراک این مرد را بسته بود که بعواقب عمل زشت خود نمی نگریست؟ و با آنکه میدانست یا قویا احتمال میداد که پس از انجام این کار جان خود را بر سر آن می نهد باز هم بدنبال دل و درپی ارضای شهوت خود میرفت؟ مسلمان هر انسانی هراندازه هم از موهاب عقلانی کم بهره باشد بسائمه غریزه نفسانی و تمایل بزندگانی خویش این چنین اقدامی نسجیده را مر تکب نمیشود. در درون تیره تبهکاری که کمر قتل پیشوای مسلمانان را می بندد آنهم پیشوایی که مخالف و موافق در تقوی و زهد او یک دل و یک زباند باید انگیزه و عواطفی را جستجو کرد که طبیعت او را از قضاوت مستقیم منحرف کرده و حقیقت را در چشم وی واژگونه جلوه داده است تا آنجا که حکومت چنین امامی را برای جامعه مسلمانان قانونی و مشروع نمیداند و کشتن اورا صواب می پندارد و بهمکانی احتمالی یا مسلم خود که بدنبال چنین تهوری خواهد بود وقوعی نمی نهد. اینها نکات و عواملی است که شهادت علی علیه السلام را آنچنان که گفیتم از حوادث دیگر ممتاز میکند. اما اینکه چرا باید چنین حادثه‌ئی در جهان اسلام پدید آید؛ چرا دینی که بصراحت به پیروان خود امر میکند که از خدا و رسول و ولی امر اطاعت کنید مردی را در دامان خود می پروردند که بقتل ولی امر مسلمانان برخیزد و از کرده خود هم پشیمان نباشد؟.

بررسی این موضوع نیازمند مطالعه دقیق پیرامون وضع اجتماعی و سیاسی مسلمانان در مدت نیم قرن از گذشت زمان است. ما باید از آغاز ظهور اسلام تا سال چهلم هجری پاپای تاریخ پیش بیاییم و حوادث این مدت را جدا جدا بررسی کنیم تا بعلت بروز چنین حادثه مخوف پی ببریم. میدانیم که دین اسلام در سرزمین حجاج نشأت کرد در آن وقت سه چهارم مردم این سرزمین چادرنشین بودند. زندگی چادرنشینی و زیستن در صحراء‌های گسترده و زیر آسمان صاف طبیعت را پیش از آنکه پا بند منطق شود مغلوب عواطف و احساسات میکند شرایط زندگی در چنین محیط دو صفت متناقض در مردم آن پدید آورده بود بزرگ منشی و آزادگی و کرامت نفس از یک سو؛ سخت دلی و بی‌باکی و دام نشدن در مقابل قوانین مدنی از سوی دیگر، نوسانات تغییر نفسانی در چنین اجتماعی در حد افراط و تفریط است عرب چادرنشین گاه همه هستی خود را در پای مهمان ناخوانده می‌ریزد، و گاه بر سر مختص تجاوز از جانب همسایه بقتل و غارت می‌پردازد آنهم قتل و غارتی که افراد خانواده نسلی بعد از نسل دیگر آنرا از یکدیگر بارث می‌برند.

دین اسلام در مدتی کوتاه موفق شد این دوجنبه نفسانی و متمایز و متفاوت با یکدیگر را در جانب سعادت اجتماعی مردم جزیره العرب مهار کند. جنبه عاطفه و فداکاری این مردم بصورت

از این موقعیت استفاده کردند و بر بیت المال مسلمانان دست آنداختند. بعضی از بزرگان صحابه نیز به تن آسانی و مال اندوزی گرایدند. طبیعی است که وقتی عدم تعادل اقتصادی در چنین اجتماع آماده انفجار پیش آید که گونی و انقلاب را نزدیکتر میکند. چنانکه در تاریخ خوانده ایم در سال سی و پنج هجری مقدمات انقلاب و خروج بر خلیفه وقت در مصر و کوفه و بصره پی ریزی شد و دامنه آن بمدینه کشید. اما این انقلاب بیشتر بر اساس عدم تعادل وضع اقتصادی بود، مقدمه انقلابات فکری بعدها در کوفه طرح شد.

میدانید که در سال هفدهم از هجرت پیغمبر عمر بخارا را بطره سر بازان مأمور سرزمین ایران با مرکز فرمادهی در مدینه محفوظ باشد دستور ساختن شهر کوفه را داد. این شهر ابتدا پادگان و مرکز فیروزی جنگی بود. امادیری نپایید که اقوام گوناگون بدان جا هجوم آوردند و در نتیجه محلی برای انعکاس عقاید و تمایلات متنضاد فکری و سیاسی شد. علی‌علیه السلام این شهر را بخارا موقعيت سیاسی و نظامی که داشت مرکز خلافت خود کرد و نباید فراموش کنیم که در این تاریخ عمان تضادهای فکری و مناقشات مذهبی و مباحث سیاسی اندک‌اندک در این شهر قوت می‌یافتد. در اینجا باید نبالة این سخن را رها کنیم و بموضع دیگری پردازیم میدانید که از سال یاردهم تا چهلم از هجرت چهار تن پس از رسول اکرم خلافت مسلمانان را عهده‌دار شدند ابو بکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان ابن عفان، و علی بن ابی طالب علیه السلام و بازمیدانید که مقدمات رسیدن هر یک از این جهار تن بخلافت با دیگری فرق دارد ابو بکر را اکسانی که در تحقیقه بنی ساده گردآمده بودند بخلافت گزیدند، عمر را ابو بکر بر گزید عثمان را شورای شش نفری که با مردم انتخاب شده بود تعیین کرد، علی‌علیه السلام را اجتماع مهاجر و انصار در مدینه بخلافت بر گزید.

این فاهمه‌منگی در طرز انتخاب خلیفه به نوبه خودیکی از موضوعاتی بود که مشاجره و جنجال‌ها را بدنبال داشت و گفتگوها و بیانات پیامون آن آغاز شد. آیاملاک انتخاب خلیفه چیست؟ اگر انتخاب حق مسلمانان است و اگر برآمده مهاجر و انصار بسته است چرا عمر را ابو بکر انتخاب کرد و چرا عثمان را شش تن منتخب از جانب خلیفه وقت انتخاب کردند؟ اگر حق الهی است پس عمر و شورا چنین اختیاری را نداشتند می‌بینید که هر یک از این گفتگوها در جامعه مسلمانان بی‌سابقه است و کمترین اثر آن اینست که در ساده‌استوار حالت تسلیم و رضا بر مسائل دینی که در عصر رسول اکرم وجود داشت رخنه پیدا شود گروهی از مسلمانان در این سالها بخود حق میدادند پارا از حدود تکالیف شخصی فراتر بگذارند و در باره خلیفه مسلمانان و انتخاب او وحدود اختیارات وی مناقشه کنند. هنگامیکه علی‌علیه السلام در سال سی و پنجم هجری بخلافت رسید دو تن از بزرگان صحابه که انتظار رسیدن مقامی عالی و شرکت در اداره امور مسلمانان را داشتند و از علی روی موافق ندیدند از مدینه به بصره رفتند و با استفاده از همکاری عایشه زن پیغمبر جنگی را آغاز کردند این حنگ هر چند بظاهر بسود مرکز خلافت پایان یافت اما در حقیقت مقدمات تازه‌ای اختلاف را بین دسته‌های مسلمان فر هم ساخت.

در جنگهای سابق مسلمانان می‌دانستند با کافر می‌جنگند اما در جنگ بصره هم نبرد آنان اهل قبله بود و باز این بحث را بیان آورد که طلحه و زبیر و پیروان ایشان اگر مسلمانند چرا باید با آنان جنگید و اگر مسلمان نیستند چرا در جنگ با آنان مانند کافران

برادری اسلامی تجلی کرد و روح خشن و جنگجویانه آنان بجای پرداختن بجنگ‌های قبیله‌ای بمیدان نبرد و جهاد در راه دین رهبری شد. خویشاوندکشی جای خودرا به کافر کشی داد، نتیجه‌ای که ثمرات جنگ‌های ایام جاهلیت ادارا بود اما تبعات آنرا که پیدایش دشمنی خانوادگی است همراه نداشت. هنگام ظهور اسلام اکثریت قریب به اتفاق مردم جزیره معتقدات مذهبی که بر اساس منطق و دلائل کلامی باشد نداشتند. خدا پرستی آنان بتپرستی بودی آنکه درباره چگونگی پرستش بتبحث و مناقشه کنند و یا بدلیل منطقی متول شوند. با ظهور اسلام و قبول این دین مبين حالت تسلیم و رضای کامل در مقابل رسول اکرم و قرآن کریم برای ایشان پیداشد. آنچه پیغمبر میگفت بی چون و چرا می‌پذیرفتند، زیرا میدانستند گفته او وحی الهی است و از روی هوی سخن نمی‌گوید. مطالعه سیرت رسول اکرم نشان میدهد که در این دوران کوتاه خواه در هنگام صلح و خواه در میدان‌های جنگ مناقشه‌های دینی و مذهبی در مدينه بروز نکرد و بحث در مسائل اعتقادی مفهومی نداشت جز در پاره‌ئی موارد که شبیه یا تردیدی برای مسلمانی پیش می‌آمد و با مراجعه و پرسش از رسول خدا آن شبیه یا تردید بر طرف میشد.

بطور خلاصه جامعه مسلمان با حالت ایمانی توام با یقین و با خصوع کامل مقابل امر خدا و فرمان رسول اکرم بسرمیبرد. در مدت کوتاه خلافت ابوبکر و سالهای نخستین از خلافت عمر نیز وضع چنین بود، اما هجوم اعراب بسر زمینهای ایران و مصر و روم شرقی نه تنها وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان را دگرگون کرد بلکه در نحوه معتقدات مردم و کیفیت فهم دین و مسائل وابسته با آن اثری بزرگ پدید آورد. اجتماع مسلمان دیگر آن مردم چادر نشین نبود که پای بند سنن و عادات قبیله‌ای باشد آن حصار تسلیم و رضا و تعبد بدون چون و چرا استحکام واستواری خود را از دست داد، پرسش‌ها در باره مسائل اعتقادی و اختلاف نظر در پاسخ آن اندک اندک رواج گرفت چرا که در این هنگام مردمی دین اسلام را پذیرفته بودند که طرز تفکری خاص و جهانی بینی مخصوص بخود داشتند از طرفی پیغمبر اسلام که نظر او قاطع و رأی وی داور منحصر بفرد رهمه مسائل بود دیده از جهان بسته بود. قرآن کریم و سنت رسول و فقهای صحابه پاسخگوی مشکلات مردم بودند. سخن پیغمبر مطاع بود زیرا به نص قرآن وحی الهی است. امام مسلمانان در باره گفتار صحابه چنین اعتقادی را نداشتند. زیرا میگفتند صحابی ممکن است بصواب رود و یا بخطا حتی رای خلیفه نیز همه وقت قاطعیت نداشت خلیفه میگفت رای من در این مسئله چنین است. و امام صحابه با و مناقشه میکردند و گاه ناچار بود گفته خود را پس بگیرد و از آنچه گفته یا کرده است عدول کند. آثار این تحول تازه در دوره خلافت عمر آشکار نشد زیرا در عصر عمر هنوز جنگ در دروازه‌های جزیره العرب برپا بود. سرگرمی مسلمانان بازمیانهای قتح شده و گرفتاری‌های جنگ کمتر با آنان مجال میداد که به بحث‌های عقلی و مسائل کلامی بپردازند، آنگاه عمر مردی سخت‌گیر بود و عدالت اجتماعی را با مرافقتهای کامل خود تاحدی که میتوانست تأمین کرد.

مقدمات فاجعه در عهد عثمان آشکار شد هنگامی که عثمان بخلافت رسید مردی سالم خورد و بود ضعف. نیروی جسمی بد و اجازه نمیداد مانند عمر کارهارا از هر جهت زیر نظر بگیرد. بنی امية

رفتار نمی‌شود امروز برای ما دریافت و توجیه این مسائل چندان مشکل نیست اما ماجرا- جویان آنروز نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند این بحث را این‌چنین توجیه کنند.

کسانی که با تاریخ شبه جزیره عربستان آشناei دارند می‌دانند که رقابت بین مردم عراق و شام از دیر باز یعنی سالها پیش از ظهور اسلام برقرار بوده است. زیرا مردم هریک از این دو منطقه هادار قدرتی بزرگ بودند که از آنان سرپرستی می‌کرد. عراق هادار ایران و شام طرفدار روم بود و اثر مستقیم جنگ این دو امپراتوری در این دو منطقه و مردم آن منعکس می‌شد و در نتیجه عراقی را با شامی و شامی را با عراقی دشمن می‌کرد. نبرد بزرگ صفين و نیرنگی که معاویه به راهنمائی عمر و بن العاص بکار برد و عراقیان را در آستانه فتح ناکام بر گردانید برای مردم عراق خاطراتی دردناک و فراموش ناشدنی بوجود آورد بخصوص که پس از ترک مخاصمه موقت و واگذاری رای نهائی جنگ بعده دو داور عراق و شام یعنی ابو موسی اشعری و عمر و بن العاص نماینده عراق فریب نماینده شام را خورد و به خلع علی از خلافت رأی داد.

این نیرنگ و سرزنشی که بدنبال آن شامیان از عراقیان می‌کردند چیزی نبود که عراقیان بتوانند آن را با آسانی بر خود هموار کنند و با آنکه خود آنها علیه السلام را با کراه بقبول حکمین و ترک مخاصمه یکسانه وادار کرده بودند همینکه از فریب خوردن خود و نماینده خود آگاه شدند ازاو خواستند جنگ را ازسر بگیرد. و هرچه خلیفه مسلمانان با آنان می‌گفت وفای بعد به نص قرآن کریم واجب است و ما باید تا پایان سال جنگ را تعطیل کنیم برای مردمی که عادت نداشتند و قایع را در پر تو منطق عقل و دین بینند و همیشه شعار «اللار ولا العار» را پیش چشم می‌داشتند این عذر پذیر فته نبود تا آنجا که علی علیه السلام را سرزنش کردند که بی جا داوری حکمین را پذیر فته است. بدنبال همین شکست بود که گروهی از اصحاب علی ابتدا ازاو کناره گرفتند و سرانجام به جنگ با او برخاستند.

جنگ با این دسته که خوارج نام دارند از جنگ بصره و شام برای مسلمانان گرانتر تمام شد زیرا این مردم برخلاف درون تیره ظاهری آراسته بصلاح داشتند بیشتر قاری قرآن یودند و پیشانی‌ها ایشان داغ سجده داشت و کشنده علی مردی از این دسته است.

حال وقت آن رسیده است که از این حوادث نتیجه گیری کنیم و علت اقدام ابن ملجم را به قتل پیشوای بزرگ مسلمانان دریابیم. هنگامی که علی علیه السلام بشهادت رسید صحابه پیغمبر که در ک محضر اورا کرده و با خلاق او متخلف بودند مرده بودند و تا بعین بجای آنان زندگی می‌کردند. خلفا هر چند از کتاب خدا و سنت رسول پیروی می‌کردند ناچار در مسائل تازه با جتهد و رای خویش تکیه داشتند. آرای خلفا و صحابه در حل و فصل مسائل یکسان نبود و نخستین در بحث و مناقشه پیرامون رفتار خلیفه گشوده شد در نتیجه فتوحات اسلامی اقوام مختلفی به دین اسلام درآمدند که هر یک در مسائل دینی سابقه بحث و مشاجره‌های طولانی داشتند این بحث‌ها در اجتماع مسلمانان منعکس شد. و حالات تسلیم و رضای مطلق را که در عصر پیغمبر وجود داشت از میان برداشت. ثروت فراوانی که در نتیجه فتوحات عاید مسلمانان شد موجب پیدایش طبقه اشرافی خاصی گردید و در مقابل عده‌ای از حق خود معروف ماندند و این نیز سبب شد که در عصر عثمان مرکز خلافت هدف مناقشه و انتقاد قرار گیرد چنان که

مشاجرات ابودزرا او معروف است. قیام شورشیان علیه عثمان در مصر و بصره و کوفه و محاصره خانه خلیفه وقتل او مصونیت مرکز خلافت را از بین برداشتند. فکردا در اذهان بوجود آورد که هر گاه عده‌ای از مسلمانان تشخیص دهنده خلیفه رعایت حقوق آنان را نمی‌کنند. همانند علیه او قیام کنند، هر چند این قیام بقتل خلیفه منتهی شود. جنگ بصره و نهروان که هر دو جنگ داخلی بود خاطره کینه توزی‌ها و خون خواری‌های دیرین را از تو زنده کرد و گروهی را که هنوز قدرت درک روح دین را نداشتند آزارده ساخت. شکست سیاسی و جنگی عراق در مقابل نبرانگ شام بروح خودخواهی آن مردم لطمه سختی وارد ساخت و چون نه قدرت منه‌ق قوی برای تجزیه و تحلیل حوادث داشتند و نه برداشی در آنان وجود داشت که انجام کار را بموضع آن واگذار نند. چنان که شیوه مردم ضعیف است که همیشه گناه خود را بگردان دیگران می‌نهند مرکز خلافت را علت این شکست دانستند. برای اجرای مقاصد سیاسی تحریک عواطف دینی در مردم ساده‌لوح عامل مؤثری است سران خوارج از این وسیله بهره برداری فرآوان کردند. شاید همه این واقعه را مکرر شنیده‌اید که خوارج پیش از آنکه جنگ را آغاز کنند از علی نماینده‌ای خواستند تا در باره مسائل مورد اختلاف با او بحث کنند. علی علیه السلام عبدالله ابن عباس را نزد آنان فرستاد ولی پیش از آنکه روانه شود گفت عبدالله موظب باش با این مردم با آیات قرآن بحث نکنی زیرا آیات قرآن تاب تفسیرهای گوناگون دارد ممکن است تو آیه‌ای را بخوانی و آنان آن را بخلاف میل تو تفسیر کنند و تو در پاسخ درمانی. از این گفتگوی کوتاه به برندگی سلاحی که خوارج برای جنگ با خلیفه انتخاب کرده بودند پی می‌بریم. بهرحال همه این علل با یکدیگر بیوست و زمینه را برای گمراه ساختن مردی ظاهر بین و زود باور آماده ساخت تا تحت تأثیر بحث‌های مذهبی قرار گیرد و فریضه گفتار جمعی ظاهر بین که در دین داری حتی خود را هم فریب داده بودند واقع شود و چراغ عدالت انسانی را با اقدام ابلهانه خود خاموش سازد.



دکتر جعفر شعار

استاد دانشگاه

واژه‌هایی با مدارک

۲

آبسال = سالی که باران فراوان و بهار پرسبزه و علف داشته باشد و عامه «ترسال» گویند برابر حشک سال (بهمن یار، حاشیه‌الابنیه، ص ۱۹۷) :
«سکات سرد و تر است اند درجه اول، و جنسی است از اجناس قطر، و اندر آبسال برسر کوهها یا بند (الابنیه عن حقائق الادویه، ص ۱۹۷) .
این واژه در فرنگها به معنی بهار آمده و بعضی به معنی باع آورده‌اند که معنی اخیر درست نیست .

آذرخش = صاعقه :

نیاشد زین زمانه بس شگفتی اگر برماید آذرخشا
رودکی ، به نقل صحاح الفرس ، ص ۱۴۷ و لغت‌فرس ص ۷۱
خصمت بود به جنگ خف و تیرت آذرخش

تو همچو کوه و تیر بداندیش تو صدا
اسدی به نقل لغت‌نامه‌دخدا.
آذرخش را در معنی «روزنهم آذر» نیز آورده‌اند امام‌صحف آذرجشن است (رک: حاشیه برهان قاطع ذیل آذرخش). درخش نیز به معنی صاعقه آمده :

اگر درخش بهاری ز تیغ تو جهدی
ز خاک گوهر الماس رویدی نه گیاه
منوچهری ، به نقل آندراج
آماج = نشانه ، هدف ، خاک توده کرده که نشان تیر بر آن نصب می‌کنند :
حضر کن کاندر آماجش نشستی
(سعدي ، گلستان)

گر موی بر آماج نهی موی شکافی
وین از گهر آموخته‌ای تو نه به تلقین
(فرخی ، دیوان ، ص ۲۹۵)
و نیز رک: همین دیوان ، ص ۶ و گنجینه گنجوی ، ص ۲۰۹
این واژه در لهجه دزفولی *māc* است. کاشغری در دیوان لغات الترك (۱-۵۲) آماج
را به معنی هدف و نشانه آورده ، و بدیهی است که دخیل است و در کتاب «لغات النوائیه» ،
نیامده . رک : حاشیه برهان قاطع ، ذیل آماج .
ارش = ذراع ، از سرانگشتان تا آردنج :

به آب جگر یافته پرورش نظامی ، گنجینه‌گنجوی ، ص ۲۱۱	سنا نکش یکی نیزه سی ارش کمندی به فتر اک بررسی ارش
کمانی به بازو زده دربرش فردوسي ، به نقل لغت نامه	هم آنجا یکی سهمگین چاه بود
که ژرفیش نه صدارش راه بود اسدی ، به نقل لغت نامه	افزار (یا ابزار) = آلات و اسباب و وسائل:
هر چم به خانه اند رسرا شاخ و تیر بود کسائی ، به نقل لغت نامه	افزار خانه ام ذ پی بام و پوشش
زین هر دو سخن بهانه ساز است نظامی ، به نقل لغت نامه	افزار سخن نشاط و ناز است
در واژه‌های مر کب نیز همین معنی حفظ شده ، مانند دست افزار ، پا افزار ، دیگر افزار ، بوی افزار (= ادویه) ، فوشت افزار :	حیجام ... دست افزار خواست (کلیله و دمنه ، به نقل لغت نامه) . جایی طلبید (Zahed) که پای افزار گشاید (کلیله و دمنه ، به نقل لغت نامه) .
اباهای پروردۀ با بوی مشک نظامی ، گنجینه‌گنجوی ، ۲۲۴	کباب تر و بوی افزار خشک
با زداشتی = شخص توقیف شده ، بازداشت شده . در جمع « بازداشتیان » گفته می‌شود . این واژه صفت نسبی است از مصدر بازداشت ، و فرهنگستان بدین معنی « بازداشتی » را بر گزیده (واژه‌های نو ، ص ۸) در متن‌های کهن بندخانه و بندیخانه در معنی باز داشتگاه و زندان به کار رفته است : « عزیز فرمود تاحمزم را با جمله گردان عرب بند کردن و شبشب در چیزی صلب مهتر سلیمان که بندیخانه برای دیوان کرده بود ، آنجا فرستادند » (قمه حمزه ، تصحیح جعفر شعار ۱ ، ۱۷۸) ، وحشی نداشت پای گریز از کمند عشق او را به بندخانه هجران گذاشتیم	
بایستیه = لازم و واجب و ضرور necessary (انگلیسی) (فرانسوی) . فرهنگستان این واژه را پذیرفته است (واژه‌های نو ، ص ۱۰) . در زبان پهلوی :	پایسته (حاشیه برهان قاطع ، تصحیح دکتر معین) :
ندارد پدر هیچ بایسته تر نظامی ، به نقل گنجینه‌گنجوی ، ۲۱۸	pāyastsk ز فرزند شایسته شایسته تر
سخنهای بایسته چندی برآند فردوسي	وزان پس گرانمایگان را بخواند

هر آن کس که آید بدين بار گاه

فردوسی

به بايسته کاری به بیگان و گاه...

به دلبر گفتم ای از جان شیرین

منوچهری

مرا باسته تر بسیار و خوشنر
تیروکمان سلاحی باسته است و مر آن را کار بستن ادبی نیکوست (نوروزنامه، به نقل لغتنامه).

واژه باسته در معنی سزاوار و لایق نیز به کار رفته است : «انگشتی زینتی است ساخت نیکو و باسته انگشت ». (نوروزنامه، به نقل لغتنامه).

در معنی لازم و ضرور ، دو واژه دیگر نیز در متن ها دیده می شود یکی «باست» (که به سبب اشتباه با صورت فعلی مناسب نیست) و دیگری «با یا» :

«ولیکن اندرو از باستها نبود مگر اندک (التفہم ، ص ۲۷۳) - در این مقام بنده را عجز پدید آید و باستها ازوی بینند (اسرار التوحید ، ص ۲۴۱) .

اما واژه «با یا» را مرحوم کسری مکرد به کار برده است، واز شاعران معروف سوزنی سمرقندی آن را استعمال کرده :

با یاتری بسی زنم ابر بر نبات
از بهتر تازه بودن دلهای خاص و عام سوزنی، به نقل لغتنامه

با یاتری به مصلحت عالم
از بهتری به سینه بیماران سوزنی ، به نقل لغتنامه

از واژه باسته می توان باستگی در معنی لزوم و ضرورت به کار برد.
باستگی - = لزوم ، ضرورت ، حاصل مصدر از «باست» + یا مصدری رجوع شود به واژه پیشین.

پایمردی - = شفاعت ، درخواست عفو از کسی برای گناهکار یا متهم ، و این جز وساطت و پادرمیانی است که بیشتر در مورد اختلاف طرفین گفته می شود و آن را بهمیانجیگری می توان تعبیر کرد . در متن های کهن واژه های پایمردی و میانجیگری در هر دو معنی مذکور به کار رفته است :

«بوالحسن خلف و شیر و ان که ایشان را پایمرد کرده بود و سوی ایشان پیغامها داده شفاعت کر دند تا امیر عذر او پیدا یافت » (تاریخ بیهقی ، چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ، ص ۱۱۹) .

«چون مدتی سخت دراز در عطلت بما ند (فضل ریبع) پایمردان خاستند ... تادل مأمون را نرم کردند (بیهقی ، ایضاً ، ص ۳۱) .

بدین در درمان دردم تو باش
به نزدیک او پایمردم تو باش
اسدی ، به نقل لغتنامه

نظمی این واژه را به صورت پامرد نیز به کار برده است : «به پایمردی کس نگردد بلند» (گنجینه گنجوی ، ص ۲۲۶) .

از این واژه ، می توان «پایمرد» در معنی شفیع به کار برد .

پژوهش - = تحقیق و تتبیع در دانش‌های ریاضی و فیزیک و شیمی و طبیعی و ادبیات و هنر و جز آن .

فرهنگستان این واژه را پذیرفته است (واژه‌های نو ، ص ۲۲) و امروز در معنی استیناف (اصطلاح دادگستری) نیز به کار می‌رود و معنی اصلی آن جستجو و تفحص است (رک: صحاح الفرس ، ۱۴۸)؛ و پژوهشگر در معنی محقق و متتبع واژه بسیار متناسبی است: اگر روزی از تو پژوهش کنند همه مردمان نکوش کنند.

رودکی، به نقل لغت‌نامه

سخن هرچه باشد به ژرفی ببین
پژوهش نمای و بترس از کمین
فردوسی

نظامی پژوهنده را در معنی جاسوس و جستجو کننده به کار برده است:

پژوهنده دیگر آغاز کرد
که دارا نه چندان سپه‌ساز کرد

و نیز فردوسی فرماید :

سخنهای آکنده را بر فشارند
دیگر پژوهنده را پیش خواند

این واژه چنانکه شواهد مذکور نشان می‌دهد واژه‌ای است اصیل ، و ریشه «پژوه» در ترکیباتی از قبیل افسون پژوه ، دین پژوه ، کین پژوه ، گیتی پژوه ، دانش پژوه ، نهفته پژوه ، خبر پژوه ، لشکر پژوه به کار رفته است که نقل شواهد آنها باسته نیست ، رجوع شود به لغت‌نامه دهخدا ذیل «پژوه» و فرهنگ اسدی به کوشش دیرسیاقی ، ص ۱۷۲ و صحاح الفرس تصحیح عبدالعلی طاعتی ، ص ۲۶۸ .

پژوهشگر = محقق ، متتبع ، رک : واژه پیشین .

تابخانه = حرارت مرکزی (chauffage Centrale) ترکیبی است از تاب = گرما و حرارت + خانه . وحید دستگردی این واژه را به معنی «اطاق زمستانی که دیوارهای آن مجوف است و در اندرون آن آتش می‌افروزند» آورده ، در این بیت نظامی :

داشته طمع جهار فصل نگاه
در چینن فصل تابخانه شاه

گنجینه گنجوی ، ۲۳۴

این واژه به معنی «خانه‌ای که در آن تنور یا بخاری باشد» نیز آمده ، رک : فرهنگ فارسی دکتر معین) :

به تابخانه فرستند شهر یاران گاه

به مهرماه ز بهرن شستن و خوردن

فرخی ، دیوان ، تصحیح دیرسیاقی ص ۳۴۵

برفت زحمت گرما به تابخانه خرام

رسید لشکر سرما بر او گمار آتش

ادیب صابر

تابخانه به معنی خانه آینه بندی نیز آمده ، اما معنی مذکور امروز از میان رفته است و این واژه مناسبترین لغتی است که با اندک تسامیح می‌تواند معادل «شوفاٹ سانترال» باشد .

تاوان = غرامت و جریمه ، آنچه ادایش لازم باشد ، دادن عین یا وجه مال مفقود یا ضایع شده . در صحاح الفرس توان به «غرامت» معنی شده (ص ۲۳۷) .

این واژه در متن‌های کهن در معنی غرامت و جریمه ، هردو ، به کار رفته ، و شواهد

بسیار است ، از جمله :

به توانش دینار بخشم ز گنج

بشویم دل غمگساران ذ رنج

فردوسی

بفرمود . . . چندانکه قیمت جو بود به وقت رسیدگی توان بستد و به خداوند زمین داد (نوروزنامه ، به نقل لغت نامه) .

تماشاگر = نگرنده ، تماشاکننده ، بیننده . تماشا مصدر عربی است از باب تفاعل که در اصل «تماشی» بوده و فارسی زبانان یاء را به الف تبدیل کرده‌اند تغییر معنی ، تقاضی ، تولی که تمنا ، تقاضا و تولا گفته می‌شود و حتی «تبرؤ» را نیز مشهول این قاعده کرده ، نخست تبری و سپس تبرا گفته‌اند . اما «گر» پسوندی است مفید معنی فاعلی به هنگام الحق به اسم معنی : بیداد گر ، توانگر ، کارگر ، واژ این رو «تماشاگر» صفت فاعلی است نه حفت‌شلفی ولی در اسمهای ذات افاده معنی شغل می‌کند ، هانند آهنگر ، مسکر و جز آن (رک . فرهنگ فارسی دکتر معین ، ذیل «گر») .

از نظایر «تماشاگر» واژه تقاضاگر است که صرفاً معنی صفت فاعلی دارد بی‌مبالغه . در کتاب بحرالفواید آمده : «هرزنی و کودکی که اندر راه پیش آید ، شیطان تقاضاگری کند که درنگرتا چگونه است» (تصحیح محمد نقی دانش پژوه ، ص ۲۶۷) .

اخیراً واژه نماشایی را که به معنی دیدنی و قابل تماشاست در معنی بیننده و تماشاچی مرسوم کرده‌اند . اگرچه این معنی در اشعار برخی از شاعران دیده می‌شود اما در نظام و نثر شاعران و نویسنده‌گان معروف به معنی مذکور نیامده است . سعیدی در این مورد «تماشاکن» به کار برده است :

چودرمحاورت آید زبان شیرینش
کجا شوند تماشاکنان شیرین کار
(کلیات سعدی ، چاپ فروغی ۱۳۳۰ ، ص ۲۱)

که اگر تماشایان می‌گفت ، خلی ب وزن شعر وارد نمی‌شد . از نظر قیاس و قاعده نیز «ی» در الحق به مصدر افاده معنی شبه مفعولی می‌کند :

تقلیبی (مفتوح) ، تصنیعی (مصنوعی) ، تقدیری (مقدار) تقریبی ، تحصیلی ، تکوینی ، توافقی ، ترکیبی ، تصوری ، تفصیلی و جز آن ؛ و به ندرت در اسمی معنی (نه در مصدر) از قبیل سودایی ، شکاری ، جنگی (مرد جنگی) ، کاری ، هنری افاده معنی فاعلی می‌کند . چنانکه اشاره کردم واژه تماشاگر نظایر فراوان دارد از قبیل : نگارگر ، نواگر ، خنیاگر ، آرامشگر ، رامشگر ، شیوه‌گر ، تقاضاگر ، خواهشگر ، نمایشگر ، پژوهشگر ، ملامتگر ، و ترکیبی است که املا قیاسی ، و استاد دکتر معین در فرهنگ خود آن را معادل «تماشاچی» قرارداده و نیز نظام این را به «گروه بیننده و تماشاگران» معنی کرده است . نظامی گوید :

تماشاگران باغ بگذاشته
معان از چمن رخت برداشته
نظمی ، به نقل لغث نامه
فاتح

عبدالحسین وجدانی

خاطره‌ها

(۷)

از آقای دکتر محسن صبا استاد محترم دانشگاه تهران که دفتر اشعار برادر مهتر خود شادروان علیرضا صبا و عکس آن مرحوم را در اختیار بنده گذاشتند سپاس فراوان دارم.

سی و پنج سال پیش افتخار آشنایی با شادروان علیرضا صبا را در وزارت کشور یافتم.

علیرضا صبا یکی از شاعران شیرین سخن ولطیف طبع دوران معاصر است. در بیان مقام ارجمند او در سخنوری شایسته‌تر از همه‌این چکامه آقای مؤید ثابتی است که خود از سخنوران بنام زمان ماست.

دوش در جنگ خویش می‌خواندم
دیدم الحق که در سخنداش
شعر او شادی آورد در حال
روحی‌بخش است و دلنواز و بدیع
آری امروز اوستاد سخن
از سر شوق شعرهای صبا
فرسد هیچکس به پای صبا
چون نسیم طرب فزای صبا
اشر طبع دلربای صبا
نیست غیر از علیرضا صبا
این بنده چهل سال پیش یعنی، قبل از دخول به خدمت دیوانی و اشتغال دروزارت کشور،
غزلی چند از «علیرضا صبا» در مجلات و جراید ادبی وقت دیده بودم و از این راه، بی‌آن‌که
آن مرحوم را دیده باشم، شیفته غزل‌های لطیف و جانانه‌اش بودم و می‌دانستم که او از دودمان
فتحعلی‌خان صبا مالک‌الشعرای دربار فتحعلی‌شاه قاجار و سراینده منظومه دلکش «گلشن‌صبا»
است.

در خاندان صبا ذوق و هنر با تجلیات گوناگون (شعر، نقاشی، خط و موسیقی) از پدران به فرزندان به میراث رسیده است. هنر، نه‌هزیان مدعيان بی‌عایه و نادان و لحیم‌گران نقاشی سیفیخ و سه‌پایه و کماجдан که با وقارت و سماحت تمام دست و پا می‌کنند یا غذاهای مهوعی که با مغز علیل و سودای خام خود می‌پزند با «یخنی ترش» به خورد مردم هنر شناسی و نازک طبع دهند! هیچ عجب نیست که نشتنی بی‌ذوق و بی‌بنند و بار چون خودشان این خوراک‌ها را به طیب خاطر «اتناول» می‌کنند و به به می‌گویند؛ تعجب و تأسف در این است که بسیاری از پادشاهان ادب فارسی در شیرینتکاری و شکرخواری این قوم ناظرانی بی‌طرفند و نه تنها چاره‌ای نمی‌اندیشند بلکه اعتراضی هم نمی‌نمایند. لاجرم اینان از جاھلی، عیب خویش هنر می‌دانند و «شیرک» شده‌اند که «این منم طاووس علیمین شدد!»



شادروان علیرضا صبا

باری سخن از علیرضای صبا بود که از ذوق و قریحه خدادادی موروثی بهره کافی داشت. خوش محضر، گشاده رو، لطیفه گو و نکته سنج بود. گاهی با خویشاوند خود، مرحوم قاسم رئیس*— که او نیز خود شاعری اطبیف طبع بود و خطی زیباداشت و سه تار را خوش مینواخت— به مشاعره و مطابیه می نشست و گفت و شنودشان همواره روحپرور ولذتبخش بود. در ارتیجال و کنایه و تعریض نیز از همان قریحه موروث برخوردار بود.

* دائی آقای سناتور محسن رئیس که او نیز دائی شادروان حسنعلی منصور نخست وزیر فقید است.

علیرضا صبا خاطرهای خود را گاه گداری برای دوستان نقل می کرد. تقریرش چون تحریرش شیرین بود.

خاطرهای که خود از زبان آن مرحوم شنیده ام و دوست دانشمند آقای ایرج افشار ضمن یادداشت های «علیرضا صبا» در مجله راهنمای کتاب درج فرموده اند، ذیلاً نقل می کنم تا نمونه ای از شعر شیوا ولتشین او را نیز آورده باشم :

«مولانا الاعظم مرحوم سید احمد ادیب پیشاوری استاد بزرگوارم از مرحوم محمود خان ملک الشعرا رضوان الله علیه برای من حکایت کرد که مرحوم ملک الشعرا فرمود :

تابستانی همراه جدم به نیاسری ملاق کاشان رفت. روزی در صحبت جد خویش مرحوم فتحعلی خان ملک الشعرا بقصد تقویح در بیدستانی درسایه درختان، کنار جوئی نشسته، تماشای صحر او جمال زیبای طبیعت رامایه استفاده خاطر قرارداده از گذشته سخنها در میان بود. پیری از دور دیده شد. حد عالی مقام احضار پیر را امر فرمود. نوکری پیر مرد را به نزدیک ما آورد. جدم اورا نوازش کرد پهلوی خویش نشاند و احوال و گذشت روزگارش پرسیدن گرفت. دهقان سالخورده در ضمن شرح حال خویش گفت: من در جوانی بقدرت و توانائی در تمام این دهات مثل بودم و تنها بمانیه بازوی قوی و نیروی و توان تن در صحر و کوه راهز نی بنام بودم. روزی در عبور از این دشت بر کنار همین جوی یک تن یهودی نشسته دیدم که با نان و پنیر و پونه ناهار می شکست و خرسواری زیبا که بر گک و سازی بنوا داشت بر کناری بسته بود. یهودی و خرش را لقمه مهیا و شکاری بی دردرس و غوغای اتفاقه بر بودن الاغ شتافت و افسار بر سر ش زده سوارشدم. چند قدمی که خر برداشت از پشت سر دستی بکمرم رسید و از خربزه ای افکند. دیدم یهودی است که با آسانی مثل منی را از بالای خر دبود و افسار خر را بجای اولین بست و خود آسوده بر کنار جوی نشست و همچنان نان خورد. من از جای برش خاستم و در دل با خود گفتم تعصیر من بود که فارغ چنان بر خر نشسته بودم. این بار سقطش کنم و افسار خر را با غضب از جا کنده بر سر ش افکندم و بر پشت ش جسته محکم نشتم و بر اه افتادم. بار دوم از پشت کمرم را گرفت سبکم برداشت و بآرامی بر زمین گذاشت. از جای بر جسته خنجر از کمر کشیدم و بر سر ش تاختم و دشنامش دادم. او همچنان آرام و ساکت بکنار خوی نشسته لب نان می شکست. خواستم با خنجر پهلویش بدرم و خویش بزیم و کالایش بیرم. او با پنجه بمعج دستم اشارتی کرد خنجر بصحر را و دستم از کار افتاد. بیهوده بر زمین غلطیدم. هوش از سرم بدرشد و تن را تاب مقاومت نمایند. ساعتی در آن حال بودم. وقتی بحال آمدم بنا چار برش خاستم و دانستم حریف این جانور نیستم و از خجلت اینکه از میدان یهودی باید روی گردن و از در آویختن با او گریزان باشم سخت افسرده بودم. خواه و ناخواه افتان و خیزان رو بر اه نهادم. چند گامی که دور شدم یهودیم آوازداد و گفت مسلمان در عمر خود هر کجا از زور بازو و قوت پا و پهلوی خود شرح میدهی و رجز خوانی میکنی دو کلمه هم از من یهودی بگو. جد بزرگوارم مرحوم فتحعلی خان ملک الشعرا در تمام مدت عمر خویش این قصه را در غالب مجالس و محافل در موارد لازم و مناسبی شاهد می آورد و بر هر لاف زنی و گزارگوئی می فرمود آنقدر که درستی و از خود گفتی کافیست، دو کلمه هم از من یهودی بگو.»

خوب به خاطر دارم پس از این خاطره که مرحوم علیرضا صبا نقل کرد ، این بنده نیز خاطره‌ای که از یک سر بازوظیفه، یهودی در هنگ سوار فاتح داشتم ، نقل کردم و مرحوم علیرضا صبا و شادروان قاسم رئیس، که هر دو خوش خنده بودند ، مدتی قوهقهه می‌زدند .
این خاطره و خاطره دیگری که از مرحوم علیرضا صبا دارم بماند برای شماره آینده یغما .

اکنون نمونه‌ای از غزل‌های لطیف و دلاویز او :

باز باد سحری غالیه سازیها کرد
به نکویان چمن دست درازیها کرد
نو بهار آمد و با لاله و گل باردگر
از بر سبز چمن نقش طرازیها کرد
تا که از تابش خور رنجه نگردد رخ گل
نسترن بر سر گل چتر فرازیها کرد
گل بخندید و ز خندیدن او بلبل مست
دل ز کف داد و چو من قافیه سازیها کرد
بوی مشک آوردم باد ، مگر باز صبا
دوش با زلف پریشان تو بازیها کرد

غزلی دیگر:

بامدادان که کند گل به چمن جلوه گری
جان دمد بر تن بی جان دم باد سحری
با نسیم سحری غنچه به صد ناز مگفت
که بدین شیوه که آموخت ترا پرده دری ؟
با دو صد لطف نسیم سحرش پاسخ داد
آنکه آموخت ترا دلبوری و عشه‌گری
مستی افتاده بره بود و یکی با او گفت
کای در افتاده به درماندگی و در بدروی
مست ازین گفته برآشت و چنین گفت بدو
کای فرو مانده به بیچارگی و بی خبری
در سرا پرده هستی غم اگر راه نداشت
ذوق مستی نشدی رهزن عقل بشری
 بشنواین بیت که می‌خواند به آوازی خوش
رهروی مست که بود از سر کوئی گذری

من آلوده نظر بازم و ذآن دارم شرم

که چنین شهره به پاکی شدم و بی نظری

این سخن‌های دلاویز بیاموخت صبا

همه از فیض گل و نعمه مرغ سحری

دوغز لی که این جا آوردم گلچین نبود ، نمونه بود . همه غزل‌های او این گونه لطیف
و دلکش است .

علیرضا مباکم شعر میسرود . شاید خدمت دیوانی - که در درست انجام دادن آن دقت
و وسواسی خاص داشت - هجال و دماغی برایش نمی‌گذاشت .

شعرهای خود را برای همه کس نمی‌خواند و اصولاً با هر کس نمی‌جوشید . کم حرف بود و
بیشتر دوست‌میداشت که بشنود ولی نه سخنان هذیان و یا ومه . از مجالست بی‌هنر ان و گران‌جانا ن
سخت گریزان بود و تاب صحبت‌شان را نداشت . از بخشداری تا استانداری و از ثباتی و ضبطی
تامدیر کلی و معاونت وزارت خانه ، همواره با همگنان و همکاران و بویژه زیرستان ، مهربان
وشکیبا و فروتن بود و با زیرستان زیردست آزار ، سرمنگین و بی‌پروا . درستکار بود و پاک
نهاد در حساب و کتاب دیوانی موی ازماست می‌کشید .

مرحوم علیرضا صبا میانه بالا ، نسبة چهارشانه ، سپید روی و تنک موی بود . ملایم و آرام
حرف میزد . خوش‌خنده بود و گاه که از خنده « ریسه » میرفت ، چهره اش سرخ میشد
و چشم‌نشانی . بسیار پاکیزه و خوش لباس بود .

خلاصه آن که علیرضا صبا شمع محفل دوستان بود . خاطرهای خوش او هنوز صفا بخش
جان است و شادی بخش روان . رضوان الله عليه .



دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی
استاد دانشگاه

أشعار زرین

منسوب به فیثاغورس

غاایت مشرب فیثاغورس این است که مردم را به روشن بینی برساند و آنها را از مفاسد بر حذر سازد و از خططا و لغزش بر ها ند و آنها را به فضیلت بکشاند و پس از گذراندن مراحل فهم و عقل آنان را مشابه با خدا یا ان جاودانی سازد^(۱) لذا تعالیم او بدو قست می شود یکی تخلیه و دیگری توحید: در مرحله اول انسان از کدورتها تصفیه می شود و از ظلمت و جهل رهائی می باید و صاحب فضیلت می شود . در مرحله دوم انسان این فضائل را برای وحدت یافتن بالوهیت بکار می برد و آن وصول به کمال است . اخلاقیات فیثاغورس بد و کلمه خلاصه می شود^(۲) تز کیه

Perfection و استكمال Parification

قبل از هر چیز فیثا غورس صله رحم را توصیه می کند و فرزندان را به احترام نسبت به والدین و پدر و مادر را به مهر بانی در باره فرزندان و زنان تحریض می کند . عقائد فیثاغورس از سرحد و مرز زادگاه و موطن خارج می شود چه همه مردمان جهان برادر یکدیگرند .

اساس مهر به میهن عشق به پدر و مادر است بسیاری از اعمال بد بر اثر بیعلاقگی به والدین صورت میگیرد . فیثاغورس میگوید «اگر میخواهی جاودان بمانی به پدر و مادر مهر بانی کن^(۳) فیثاغورس میگوید» برای دوستی دوست بافضلیت را انتخاب کن و از تعذر و خطای کوچک وی در گذر .

میگوید «دوست مانند همسفر است که در طی طریق موجبات تسهیل وسائل مسافت را فراهم می آور و در حیات هم باید با تعاضد دوست بزنندگانی رونق بخشید و آنرا بهتر کرد^(۴) .

فیثاغورس دوستی را امری فردی نمیداند بلکه آنرا عاطفه ای میداند که جهان سکمی شود و بین همه مردم دنیا تعییم باد^(۵) و دوستی را بنام «انسان دوستی» میخواند . به فیثاغورس نصایحی را نسبت میدهدند که معروف به وصایای ذہبی است .

وصایای ذہبی

قدما آنچه را که زیبا و خالص بود بر حسب تعالی به طلا تشبيه میکردند و همچنین به

۱ - من ۲۰۶ وصایای ذہبی . ۲ - کلدانیان و مغان ایرانی در این طریقت پیشقدم وی بوده اند من ۲۰۷ اشعار ذہبی . ۳ - حضرت موسی میگوید : اگر بخواهی عمر طولانی داشته باشی به پدر و مادرت احترام بگذار . ۴ - من ۲۱۵ اشعار ذہبی ۵ - ۲۱۵ اشعار ذہبی

روزگارانی که حکومت فضیلت و سیادت بر مدينهای برقرار بوده آنرا «عصر طلائی» می‌گفتند، بدین سبب اشعار یا صایای ذهبي را که دارای ارزش خاصی است و بنام فیثاغورس معروف گردیده است طلائی میخواند چه این اشعار فاخر و متعالی است.

این اشعار سروده مستقیم فیثاغورس نیست بلکه شاگردان مذهب حقیقی و آئین وی پندها و حکم و امثال استاد را که از دهان وی شنیده بودند جمع آوری و آنها را در قالب اشعاری که تعداد آنها بالغ بر ۷۱ بیت است فراهم آوردند و گویا یکی از شاگردان روشن ضمیر با مواعظ فیثاغورس بدرستی آشناei داشته این قطعات راجمع کرده ویاسروده و نام اولوزیس Lysis (۱) بوده است.

لوزیس خوشبختانه از فاجعه حریق خانقاہ کروتن به سلامتی جان بدر برد و بیونان برای انتشار آراء استاد رفته و همچنین پنداشت که برای حفظ تمام آراء استاد وظیفه دار بوده، مجموعه‌ای فراهم آورد و ترجیح داد که به شعر باشد و آنها را اشعار طلائی نامیده برای اینکه این اشعار حقیقی ترین اثری است که افکار یکی از بزرگترین رجال کهن فلسفی را متضمن است.

هیروکلس Hierocles که تفسیری عالمانه وعظیم از این وصایا نموده با اطمینان اعتقاد دارد که این اشعار احساس و درک یک شاگرد به تنها می‌از عقاید فیثاغورس نیست بلکه این مشرب همه اعضاء انجمنهای سری فیثاغورس است و میتوان آنرا «آواز» یاندای اسروده همه پیروان او دانست – او می‌فرماید که قرائت و ترتیل این اشعار بامداد ادان و شامگاهان برای هر یک از مؤمنین این آئین فریضه بوده است.

سیسرون و هراس Horace و سنک Seneque و کسانی که بگفته‌ها یشان اعتماد کافی وجود دارد در آثار خود بیان داشتند که در عهد آنها این فریضه در بین فیساغورثیان اجرا میشده است (۲).

میدانیم طبق گفته جالینوس در رساله (شناخت و درمان بیماریهای روان) خودوی همه روزه صبح و شام همه اشعار فیثاغورس را قرائت میکرده است. اینک ترجمه اشعار:

وصایای ذهبي فیثاغورس (۳) مرحله (طلب و آمادگی)

-
- ۱ - ص ۱۸۸ وصایای ذهبي تالیف الیوه . ۲ - صفحه ۱۸۹ وصایای ذهبي الیوه .
 ۳ - ترجمه این اشعار از متن فرانسه کتاب «اشعار زرین» وصایای ذهبي تالیف فابر -
 دولیوه صفحه ۱۷۸ با تطبیق متن عربی صفحه ۲۲۵ حکمة الخالد (جاویدان خرد) مسکویه
 که به تصحیح عبدالرحمن بدوى به عمل آمده است، در این دو متن اختلافی دیده میشود چون
 در مقدمه متن عربی آمده که جالینوس بامداد و شام این وصیت نامه را میخواند و در فهرست ابن-
 ندیم مذکور است در رسائلی منسوب به فیثاغورس بنام ذهبيات بوده و وجه تسمیه آن است که
 جالینوس آنها را از باب تکریم و احترام به آب طلا نوشته است من ۳۴۵ الفهرست .

خدايان جاوداني را ستايش و تقديس کن .
ایمان خود را حفظ کن ، احترام بگذار ، يادبود قهرمانان نيكوکار و ارواح نieme
خدايان را

مرحله (تزكيه)

فرزندی خوب ، برادری عادل ، شوهری مهربان و پدری نيكو باش ،
دوست بافضلت را برای دوستی بر گزین .
به اندرزهای شيرين وی تفويف باش ، وزندگاني او را سرمشق قرار بده .
و هر گز به سبب لغزش کوچك اورا تركمکوي .
تاهدي که امكان دارد ، زيراييک قانون استواری ،
قدرت را به ضرورت می پيوندد (۱)
معهذا نيروي فتح به تواعطاء شده ،
تا برسركشي های نفساني غلبه کنی . بيموز تا آنها را دام سازی .
قانع ، پر کار و باعصمت باش ، از خشم بپرهيز .
نه درملاء عام و نه درخلوت هر گز بخودا جازه مده ،
هیچ امر قبيحي از توسرزند و مخصوصاً خودت احترام خودرا نگاهدار .
به زبان مياور گفته اي و دوست مياز به کرداری که درباره آنها نينديشیده باشی ،
عادل باش و بدان که قدرتی شکست ناپذير ،
حکم به نيسني ميدهد ، سعادت ها و خيرها ،
به آسانی بدست می آيند و همینطور به آسانی از دست ميروند .
تقدير شرور و بدیهائی را بدنبال می آورد .
ماهیت آنها را بسنج ، آنها را تحمل کن وسعي نما ،
تاجائي که میتوانی ، تير حواتر را باملايمت بپذيری .
خدايان قهار . دانايان را از خدنگ حواتر معاف نمی دارند ،
همانطور که «حقیقت» راشيفتگانی است «باطل» راهم نيز هوی خواهانی است .
فيلسوف؛ بااحتیاط ، چيزی را تأیيد و یاتکذیب مینماید .
واگر «باطل» ظفر یا بدا دروي می نگرد و صبر پیشه می کند .
گوش فرادار واقوال منابر صفحه دل بدرسی منقوش ساز .
چشم و گوش خود را در مقابل حواتری که بتوروی می آورد بیند .
از سرمشق دیگری بيمناك باش . بنا بر آنديشه خود عمل کن .
مشورت کن ، قصيم بگير ، واژروی اختيار انتخاب کن .

۱- فيثاغورس دومحرک برای اعمال انسانی قائل است یکی الزامي که آنرا «ضرورت» میداند و دیگر ناشی از آزادی است که آنرا «قدرت» یا «اختيار» میداند و این دو تحت قانون واحد کلی قرار ميگيرند .

بگذار دیوانگان بدون سبب و غایت عمل کنند.
 بر تست که در زمان حال تأمل کنی در باره آینده
 آنچه را که فمیدانی ادعای انجام آنرا ممکن .
 داشن اندوز : همه چیز باشکنیاًی، در طول زمان بروفق مراد است.
 در صحت خود بیدار باش به اندازه به بخش،
 بجسم غذا و به نفس آرامش.
 افراط و تغیریط در این باره در خود پرهیز است ،
 زیرا انسان به این و آن بیک نسبت گرایش دارد .
 تجمل و خست عواقب مشابهی دارند .
 در جمع امور باید «حد وسط نیکو و صحیح را انتخاب کرد .

كمال

مبادا شبی خواب حدقه چشم ترا بینند ،
 بدون اینکه از خود پرسیده باشی : امروز چه کاری کرده ای و چه اشتباهی از تو سرزده ،
 اگر کردارت بد بوده از آن بر حذر باش ، اگر خوب بوده در آن استقامت بورز .
 به نصایح من تأمل کن ، آنها را از دل پیدی و تمام آنها را مطاوعت کن :
 به فضائل الهی سو گند میخورم که این نصایح ترا بسر منزل مقصود میرساند .
 من قسم میخورم به کسی که در دلهای ما نقش بست ،
 تتراد (۱) مقدس را ، که عظمت و مظاهر خلوص ،
 و منبع طبیعت و مثال (۲) خدایان است .
 اما قبل از همه - نفس تو ، بنا بر وظیفه و فادرانه اش ،
 خدایان را باشیاق میخواند ، خدایانی که مدد آنها ،
 میتواند به تنها گی کارهایی که تو آغاز نمودی بپایان برسانند .
 از آنان در آموختن همت بگیر ، در آن صورت هیچ چیز ترا به اشتباه نمیاندازد .
 ذات و معاشرت موجودات گوناگون بر توعیان میشود .
 میدا و غایت همه جهان (۳) را خواهی شناخت .
 اگر رای خدا اقتضا کند - تو خواهی دانست ، که کل طبیعت ،
 بمانند هر چیز در همه امکنه واحد است :
 چون بدین روشن بینی در حقوق واقعی خود رسیدی ،
 درقلیت بهیچ وجه آرزوها و امیال بیهوده ظاهر نمیشود
 مشاهده خواهی کرد که شروری که مردمان را در خود فروبرده ،
 محصول انتخاب آنهاست و این که تیره بختان ،
 خارج از خویشتن به جستجوی خبر می پردازند در حالتی که منشاء خیر در نهاد آنهاست .

۱- عدد ده تائی و عشره کامله که بنظر فیثاغورس کاملترین اعداد واصل جهان
 و طبیعت است .

اند کی از آنان میدانند که خوشبختند ، ملعوبة پنجه شهوات ،
دمبدم دستخوش نوسانات امواج متصادم ،
بر پنهان دریائی ناپیدا کرانه ، غوطه میخورند ، نایینا .
در بر ابر طوفان نه قدرت مقاومت دارند نه یارای تسلیم شدن .
البهی - توبا گشودن چشمshan آنهارا نجات میتوانستی داد .
اما نه ، این تعهد انسانی است که ریشه خدائی دارد ،
که تمیز بددهد خطارا و به بیند صواب را ،
طبیعت آنهارا بخدمت میکشد ، توئی که بر طبیعت تسلط یافته ،
ای انسان دانا ، انسان سعادتمند که به ساحل نجات رسیدی .
اما قوانین مرآ ملاحظه کن ، که ترا از اموری بر حذر میدارد .
نفس توباید بیمناک باشد و بخوبی این امور را تشخیص دهد .
و بگذارد عقل بر جسم فرمانروائی کند .
برای اینکه ، چون ترا در عالم اثیری نورانی بالا بیرد ،
درجوارجا و دانان خواهی بود ، و خودت خدا میشوی ۱

۱- اتحاد مستقیم با الوهیت و تشبیه و تقرب بخدا غایاتی است که پیوسته و همیشه اساس عرفان مذهبی را تشکیل میدهد هر چند غایات یکی است ولی روش و طریق آنان مختلف است - آهنگهای تند دفها و آهنگهای طنبین دار ، نیها - پای کوبیهای شدید - رهرو را در تأملی یکنواخت و آرام فرومیبرد و بالاخره با توجه یک نقطه روشن حالت جذب دست میدهد بدین ترتیب طریقت با کوسی یونان و زهد برهمائی و درویش های مسلمان و پیروان بودا در حالت خلسا ای مستفرق میشوند که آنهارا از زیر بار شعور خلاص میکنند و آنان را در بطن الوهیت یا پناهگاهی مطلق قرار میدهد .

ص ۱۶۷ متفکران یونان گمپرز .

اکبر دانا سرشت

زیان عاقلی

از بس زیان عاقلی دید ستم
با دسته دیو انگان پیوستم
یکباره از قید دوگیتی رستم
جز این نیاید هیچکار از دستم

زین پیش بودم عاقلی فرزانه
کردی مرادر عشق خود دیوانه
هر پند بشنیدم خردمندانه

باسنگ عشق و عاشقی بشکستم
تا نام خود چون حلقه در گوشم کرد
با هوش بودم محو و بیهوشم کرد
دیدی که یکباره فراموشم کرد

زین پیشتر هر چیز می‌دانستم
چون نیستی آید سراغ هستی
باری غنیمت دان نشاط و مستی
با آنکه من هر گر نکردم پستی

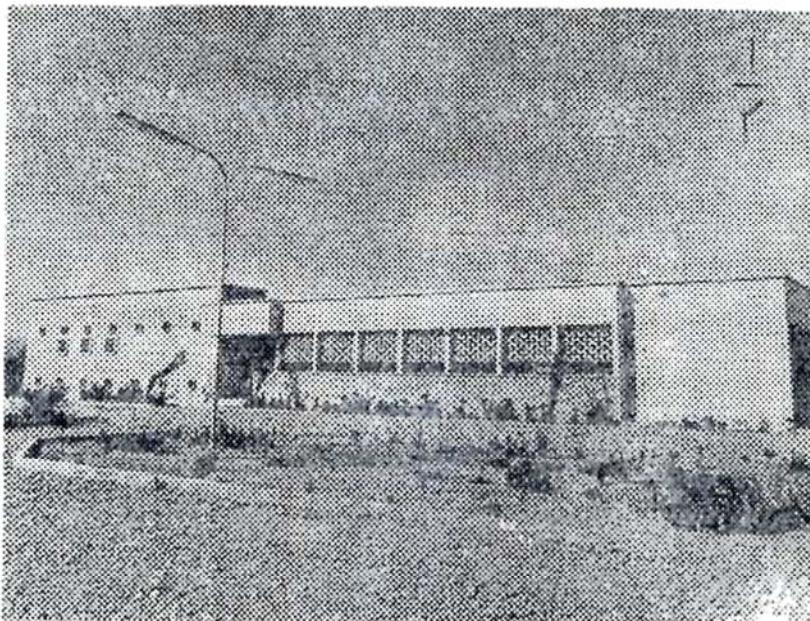
در پیش این بالا بلندان پستم
من بی خبر زان سرو قامت بودم
من منکر عشق و ملامت بودم
روزی من از اهل سلامت بودم

اکنون تمام بندها بگسستم
هر مذهب و هر مسلکی پیمودم
با شیخ و صوفی چند روزی بودم
لیکن چو چشم باطنی بگشودم

حیران شدم در گوشاهای بنشستم
از بعد عمری فقر و سرگردانی
خوشنور نمی‌باشم دن از حیرانی
تو لذت حیرانی ام کی دانی

من روز و شب از جام حیرت ماستم

عمران جیرفت



مهمنان سرای سازمان عمران جیرفت - سبز واران

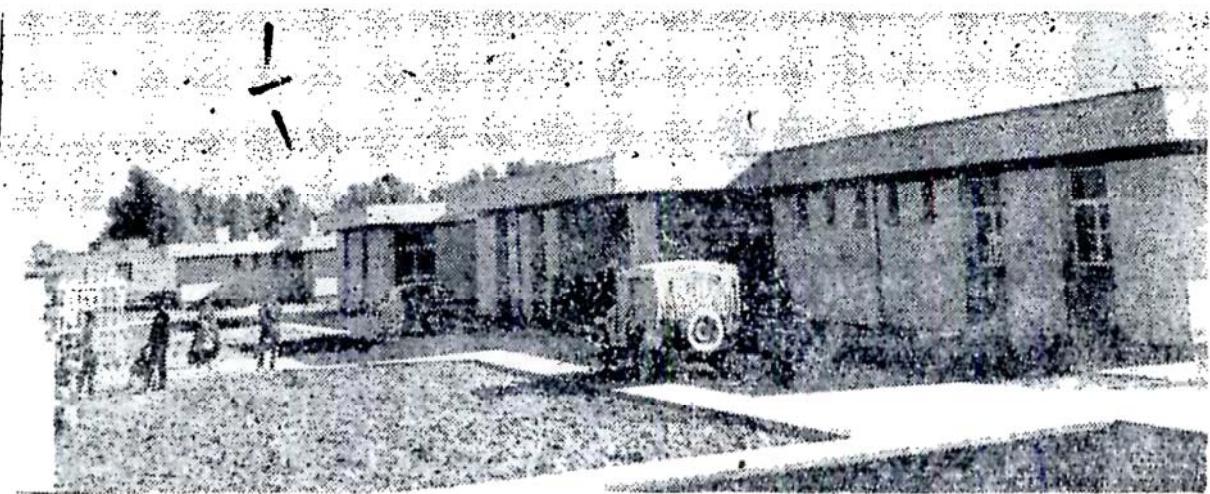
جیرفت از مناطق زرخیز کشور است . به انصاف این منطقه را هندوستان ایران می-گویند . هواش گرم و ملایم و آفتابی و نشاط انگیز است . جمعیت فعلی جیرفت و توابع آن پانصد و بیست هزار است ، اما باطراحه های عمرانی که آماده اجراست تا ده سال دیگر بیست هزار تن بر ساکنین آن افزوده خواهد شد .

محصول با ارزش جیرفت مرکبات است . پرتقال و نارنگی آن از نظر لطافت با محصول شمال رقابت می کند ولی لیمو و کریپ فورت آن را بی مانند باید شمرد . در اوایل بهار آینده این محصول به انواع گوناگون بیزار خواهد آمد .

محصولات دیگر آن غلات و پنبه و دانه های روغنی و امثال آن است . محصول دیگر سبزی ها و میوه هایی است که باید بصورت کنسرو در آید تا قابل حمل و نقل باشد زیرا بصورت تازه نمیتوان به فروش رساند .

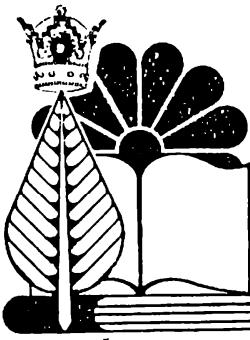
از اقدامات اساسی که در عمران منطقه جیرفت به عمل خواهد آمد ایجاد کارخانجات و کارگاه هایی می باشد که در عرضه محصولها عاملی مؤثر است از این قرار :

- ۱ - کارخانه بسته بندی و رقم بندی میوه و سبزی .
- ۲ - کارخانه تهیه کنسرو و آب میوه و سبزی جات .



محوطه بیمارستان جدید

- ۳ - کارخانه تهیه غذای دام .
 - ۴ - کارخانه‌ای برای کنسرو گوشت .
 - ۵ - کارخانه برای بسته‌بندی خرما و تهیه شیره والکل از خرما .
 - ۶ - کارخانه تهیه پنیر و کره و شیر خشک .
 - ۷ - کارخانه برای بسته‌بندی تخم مرغ و گوشت جوجه .
 - ۸ - کنسرو ماهی و صیدمیگو .
 - ۹ - کارخانه جین پنبه .
- جز این‌ها کارخانه‌ای دیگری در صنایع در نظر است از قبیل کارخانه برای تعمیر کشتی و تهیه سیمان و تولید آلبومینیوم وغیره .
- با اجرای این برنامه که بزرگترین برنامه عمرانی کشور است امیداست در آینده نزدیک حیرت یکی از مناطق بسیار ارجمند ایران بشمار آید . ان شاء الله .



امارات بنیاد فرهنگ ایران

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

تاریخ زبان فارسی

(بقلم)

دکتر پرویز فاتل خانلری

تاریخ زبان فارسی در چند جلد است که جلد اول آن انتشار یافته. این کتاب تألیفی ساده نیست که هر کس درست بفهمد و معانی و مفاهیم آن را دریابد، اما بنا گزیر باید خوانند و فهمید زیرا درباره زبان فارسی است و قواعد زبان فارسی. تدریس چنین کتابی در دانشکده ادبیات ضرورت دارد و شاید هم اکنون از کتابهای درسی باشد.

موضوع هائی که مورد بحث واقع شده از این نمونه است :

زبان - گفتار - واحد صوت های ملغوظ - دستگاه گفتار - صوت - صامت - ترکیب واکها - تحول زبان - تحول واکها - تحول صرفی و نحوی - تحول الفاظ و معانی - انواع زبانها - خانواده زبان های هند واروپائی - زبان های غیر ایرانی در سرزمین ایران باستان - زبان های ایران باستان - مادی - سکائی - پارسی - اوستائی و جزاینهای - ساختمان پارسی باستان - زبان های ایرانی میانه - ساختمان زبان پهلوی ..

و هر یک از این مباحث اصلی متن ضمن توضیحات و تعبیرات و دقایقی است که باید با تأمل و بادقت خوانند تام معانی را دریافت .

این کتاب را تألیف نباید دانست بل تصنیفی است عالمانه، و بیان مباحثی بی سابقه که در تصنیف دانشمند زبان شناس مطرح نشده یا به اشاره و اجمالی یاد شده، و این چند جمله نمونه ای است از مندرجات آن :

«... با این حال تعریف دقیق و علمی «هجا» آسان نیست . در کتاب های صرف و نحو عربی و نوشه های فارسی این مفهوم تعریف نشده است و طبعاً لفظی که بر آن دلالت کند وجود ندارد . یونانیان نخستین بار این جزء گفقار را تشخیص دارند و آن را سولای Syllabe خوانندند خوانندند که به معنی «مجموعه» است، و از آنجا به لاتینی و سپس به زبان های اروپائی راه یافته (Syllabe) فرا اسوی Syllable انگلیسی - Sitbe آلمانی) . حکیمان اسلامی این معنی را از یونانیان اقتباس کردند . ابو ریحان همان لفظ یونانی را به صورت «سلابی» آورده است، و ابو علی سینا و دیگران در این مورد اصطلاح «مقطع» را بکار برده اند اما استعمال لفظ «هجا» به این معنی بسیار جدیدتر است ...»

همه مطالب کتاب بدین روش است یعنی مباحثی است ابتکاری که با مطالعات دقیق مؤلف مستقند به تصانیف علمای قرون خالیه اسلامی و تأثیرات زبان شناسان اروپائی است .

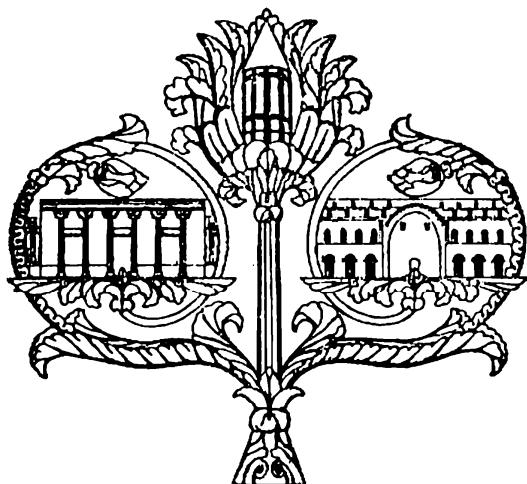
چون تنظیم چونین کتابی سابقه نداشته مؤلف دانشمند بنابراین اصطلاحاتی ساخته و پرداخته و یافته که تصور می رود جای آن همه در زبان فارسی بازشود از این قبیل :

واک (حرف) - بی آوا - آوایی - آنی - بائی - برا بی - پایه - پرده کام - پس کامی - پیش کامی - تکیه (واین مبحثی است بسیار تازه و دقیق) - خشه - دندانی - دولانی - دوکناری - دهانی - سخن کام - ملازمی - نرم کام ... و همانند این اصطلاحات که با معادل هر لغت به زبان فرانسه در پایان کتاب فهرست واریاد شده است .

جای جای به مناسب تصاویری چند از آثار باستانی و سکه های پادشاهان و کتبیه ها و لوحة ها و خطوط ملل قدیمه در صفحات کتاب قرارداده شده، و نیز جدول هایی در سنجش خطوط و دستور زبان ملل باستان به نظر و سلیقه استاد دکتر خانلری تنظیم شده که گویایی و رسائی مباحث را تکمیل می کند .

باری کتابی است علمی و تحقیقی و ابتکاری و بیمانند، که فراگرفتن مطالب دقیق آن چندان آسان نیست . امیدست دکتر خانلری به گرفتاری هایی ادبی دیگر بی اعتمان نداند و در تنظیم و انتشار مجلدات دیگر تسریع فرماید .

قطع کتاب وزیری است در سیصد و پنجاه صفحه با کاغذ و چاپ بسیار عالی . قیمت آن تعیین نشده .



از انتشارات نگمن آثار ملی

آثار شهرهای باستانی

سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان

دارای ۱۱۵۰ صفحه مطلب و تصویر

تألیف احمد اقتداری

این کتاب نفیس شماره ۶۵ از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف و تحقیق دانشمندانه دقیق احمد اقتداری است. چنان‌که از نام آن مفهوم است همه مطالب و مندرجات این کتاب ۱۱۵۰ صفحه‌ای مربوط است به تاریخ بنادر خلیج فارس و دریای عمان با نام‌های قدیم آن‌ها که با اسمی امروز تطبیق شده.

برای تألیف و تنظیم چنین کتابی مطالعه بسیار، و کنجدکاوی عمیق، و اطلاعات دقیق و نیروی پژوهش، واستعداد وذوق ادبی و تاریخی لازم است، و این‌مزا ایارا مؤلف کتاب داشته که توفیق یافته است اثری بدین ارجمندی به هموطنان جوینده و پژوهندۀ تقدیم دارد.

این کتاب دریست ویک فصل است:

آثار شهره رویان - آثار شهرسی نیز - آثار شهر گنا با - آثار شهر توز و دشتستان - آثار شهر دی شهر (بوشهر) - آثار دشتی و تنگستان - آثار شهر بتانه و برستان - آثار شهر سیراف - آثار شهر تابند و کوشکنار - آثار شهر کنگ و لنگه (بندر لنگه) - آثار شهر کمبرون و سورو (بندر عباس) - جرون و میناب - آثار شهر تیس (چاه بهار) - آثار شهر هرموز ولارک - (جزیره هرمز) آثار شهر کشم و هنگام (جزیره قشم - جزیره هنگام) - آثار شهر کیش و سری (جزیره کیش)

آثار شهر خارک (جزیره خارک) - آثار شهر اوال و میش ماهیگ (بحرین) - آثار شهر ایکاروس - حفریات باستان‌شناسی در سواحل نجد ، مرده ریک مرده شخص.

باید گفت که این تأثیف مغاید دارای نقشها و تصویرها ، و کتیبه‌ها ، و گر اور ساختمان‌ها وابنیه باستانی و تاریخی ، واشیاء و اوانی متعلق به قرون اولیه در این منطقه وسیع است. آقای احمد اقتداری که خود از مردم لارستان است و مضمون : اهل‌البيت ادری بما في البيت در باره اش صدق می‌کند سرتاسر این نواحی را پیموده ، و ویرانه‌هارا مشاهده کرده ، و ازان چه لازم بود عکس گرفته است . در این مسافرت‌ها جای‌جای به حضرویم نیز درافتاده است . می‌گوید:

« ... با هواپیما و زورق و کشتی و اتومبیل واسب والاغ و استر و شتر و پیاده از درون دره‌ها و بیابان‌ها و گذرگاه‌های بی‌آب و علف و برقله و کمرکش کوه‌ها گذشم. کاویدم و جستجو کردم ، یک بار در دریا غوطه‌ورشدم ، بار دیگر از رنج بی‌آبی و ناخوشی در معرض تلف افتادم به جزیره‌های غیر مسکون شتاقم و تا سواحل جنوی خلیج فارس و امارات آن به جستجو پرداختم »

باری این کتاب از انتشارات بسیار مفید و با ارج انجمن آثار ملی است که به راهنمائی تیمسار ادب نواز می‌هن پرست سپهبد آق اولی مدظله به خوبی و زیبائی از کارد رآمده است. یادآوری این نکته نیز بجاست که این کتاب حجمیم با این‌همه تصویر در چاپ خانه بهمن به مباشرت مؤسس و مدیر چاپخانه محمود مطیر به زیورطبع و تجلید آراسته شده و حقاً رنج و زحمت و بردباری کارکنان چاپخانه از حروفچین و چاپ‌گر ، و صحاف ، در خور تحسین و تمجید است . (مخصوصاً آقای عباس تقیزادگان مسئول حروفچینی که مرد نجیب و پرکار و با ارزش و بصیر چاپخانه که عمر خود را در این خدمت رنج آور فرهنگی صرف کرده است) خوانندگان مجله یغما به مجله یغما که در همین مطبعه چاپ می‌شود ننگرند، این کتاب را بیا بندتا دریا بند زیبائی چاپ و تجلید یعنی چه ! بهای کتاب معلوم نشده ، اگر شصت تا هفتاد تو مان باشد خوب است .

گزینه تر فارسی

تألیف : دکتر خطیب رهبر - استاد دانشکده ادبیات تهران

چنانکه مقدمه کتاب حاکی است تابستان امسال گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران انجمن می کند تا در برنامه فارسی سال اول دوره عمومی آن دانشکده تجدیدنظر نماید . از جمله تصمیماتی که در این انجمن گرفته می شود یکی این بوده است که دانشجویان گذشته از آشنائی با نوئه های شرمنون کهن با خوبی آثار پیشگامان نویسنده کی در عصر حاضر نیز آشنا شوند و بدین جهت فراهم آوردن مجموعه ای از نوئه های متازنویسنده کان نامور معاصر لازم می آید و انجام این مهم را آقای خطیب رهبر تعهد می فرمایند و پس از دو سه ماه اولین مجلد از تألیف ایشان بنام « گزینه نشر فارسی از دوران معاصر تا قرن چهارم » نشر می شود . از محاسن این کتاب روی جلد زیبا ، کاغذ نفیس ، چاپ مرغوب ، و بهای گران آن است ! لکن خواسته آگاه بانگاهی اجمالی درمی باشد که اهتمام جناب خطیب رهبر در کار این تألیف با بصیرت و انصاف همراه نبوده است و اینک نکاتی چند که ضمن مطالعه اجمالی کتاب بمنظور رسید فهرست وار ذکر می شود :

۱- آقای خطیب رهبر نوشتہ های از بدایع نگار ، زین العابدین شیر وانی ، مصطفی افشار ، میرزا تقی علی آبادی و ... به عنوان نموئه های برگزیده شرمعاصر بدست میدهند و با بی لطفی تمام از کنار نام وائز بزرگانی چون ملک الشعرا ای بهار ، فروغی ، دهخدا مشیر - الدوله پیر نیا ، مجتبی مینوی و کسان دیگری از برجستگان شرنویسی معاصر می گذرند .

۲- کلمه « گزینه » گرچه ممکن است از لحاظ دستوری درست باشد ، لکن کلمه مأنوس و زیبائی نیست . آیا بهتر نبود که کلمات رایج « برگزیده » یا « منتخب » بکار برده می شد ؟

۳- روی جلد نوشته شده است « گزینه نشر فارسی ، از دوران معاصر تا قرن چهارم هجری » معلوم نیست که این از جلو به عقب رفتن که شمارش معکوس را در پرواز سفینه های فضایی بیاد می آورد ، چه ابداعی است ؟ ایرانی است یا فرنگی ؟ نوآوری است یا بازنده کردن سنتی متروک ؟

۴- در نقل مقالات هیچ ترتیب و ضایعه ای رعایت نشده است ، نه ترتیب تاریخی ، نه ترتیب حروف تهیجی ، نه ترتیب اهمیت ، نه ترتیب سبک . نوشته ها با مقاله آقای فروزانفر شروع می شود ، سپس امیر نظام گرویی می آید قائم مقام و دکتر صفار در کنار هم قرار گرفته اند . رضاقلی خان هدایت نفر بیست و چهارم آمده و استاد همایی نفر سوم ! خلاصه مرده و زنده و قدیم و جدید و عارف و عامی با بی لطفی حیرت آوری به هم آمیخته شده اند و چنین بمنظور می رسد که مقاله ها بدون کمترین صرف وقت ، برای ایجاد ترتیبی در آنها ، به چاپ خانه داده شده اند .

۵- برخلاف رسم جنگ ک نویسی ، در معرفی نویسنده کان - که بعضی از آنها برای نسل کنونی آشنا نیستند - هیچ توضیحی داده نشده است .

۶- معلوم نیست که پروفسورو اوسکارمان که یک خارجی است چرا در ردیف نویسنده‌گان ایرانی آورده شده اگر می‌باشد نوشته فارسی نویسان خارجی نقل شود؛ چرا سایر مستشرقین عالی مقام از این التفات بی‌نصیب مانده‌اند!

۷- بنظر می‌رسد که در انتخاب بهترین نوشته نویسنده‌گان نامبرده در کتاب، صرف وقت و دقت کافی نشده، چرا که نمونه‌های برگزیده آقای خطیب رهبر به عنوان بهترین نوشته آنها سخت مورد تردید است.

۸-- معلوم نیست در نظر مؤلف محترم، معاصر از چه زمانی شروع می‌شود. آیا رضا قلی‌خان هدایت یک مؤلف معاصر است؟ بچه دلیل؟ و اگر او را معاصر بگیریم پس چرا «سپهر» مؤلف «ناسخ التواریخ» را از قلم بیندازیم که نشر فارسی را خیلی بهتر از رضا قلی‌خان نوشته است و نیز چرا ملکم خان و میرزا آقا خان کرمانی و کسان دیگر در این جمع وارد نشده‌اند که حقشان به عنوان نویسنده خیلی بیشتر از رضا قلی‌خان است؟

از مفصل این قصه مجلملی گفته آمد و آخرین کلام اینکه اگر قرار باشد بدین گونه «گزینه نشر معاصر فارسی» تهیه شود لازم نیست کسی استاد ادبیات فارسی «دردانشکده ادبیات دانشگاه تهران باشد». گروه زبان و ادبیات فارسی می‌توانست به هر کس دیگری نیز این مأموریت را بدهد، یقین داشته باشد که کتابی نه بدتر از این، اذکار درمی‌آمد.

از هر کسی این توقع نمی‌رود که با ادبیات معاصر آشنا باشد، ولی از یک استاد ادبیات این توقع هست که بداند چه نوشتایی «ادبیات» هست و چه نوشتایی نیست. آیا آقای خطیب رهبر خود مطمئن هستند که دانشجویان علاقمند را کتابی راه‌گشا و مفید فراهم آورده‌اند که با خواندن آن وقتی خوبی تلف نشود؟

خواهدندۀ مجله‌ی یغما

تاریخ استقرار هشتر و طبیت در ایران

این کتاب نفیس محتوی نامه‌ها و تلکراف‌هایی است که از سال ۱۳۲۳ هجری مقارن استقرار مشهور و طبیت در ایران نمایندگان سیاسی انگلستان در ایران، از طهران به لندن فرستاده‌اند بعضی محرمانه و برخی خیلی محرمانه.

آقای حسن معاصر که در زبان و ادب انگلیسی تبحر دارد به منظور تألیف این تاریخ مخصوصاً به انگلستان مسافرت کرده و از اداره بایگانی اسناد لندن در عکس برداری اسناد اجازه کتبی تحصیل فرموده و آن اسناد را تنظیم کرده، و به شکل کتابی در آورده است، کتابی بسیار ارجمند و دقیق و مستند و بی‌نظیر.

در این کتاب جانشانی رجالی چندبه نام و نشان یادشده که از آن جمله مرحوم تقی‌زاده است. مخصوصاً داوری مؤلف درباره تقی‌زاده و مخالفان وی از جمله مرحوم سید احمد کسری وی به انصاف و عدالت است.

مجله‌ی یغما عموم علاقمندان را به تهیه این اثر نفیس دعوت می‌کند، و مؤلف محترم را می‌ستاید. بطور کلی چنین کتاب‌هایی باید دارای فهرست رجال باشد که از این نکته دقیق غفلت شده است. نیز حق این بود که در دوم مجلد باشد زیرا شماره صفحات آن از ۱۲۰۰ درمی‌گذرد و گراورهای آن بسیار است. این کتاب از انتشارات این سیناست و بهای آن شصت تومان تعیین شده که ارزش دارد.

اچیجات و سوالات و توضیحات

آزادی و حیثیت انسانی

آقای سید محمد علی جمال زاده رامن از کودکی میشناسم . اول دفعه که اورا شناختم از یک مقاله او در مجله کاوه بود بنام فارسی شکر است .

این مقاله بقدرتی تأثیر کرد که میتوانم گفت جریان مطالعه و قرائت مرا تغییر داد . بعد از آن هر کتابی از او دیدم خواندم و لذت بردم . بعضی اوقات هم بعضی مطالب اورا انتقاد کرده ام . ولی روی هم رفته اورا نویسنده چاپک دست شیرین قلمی میشناسم و برای او احترامی شایسته قایلم . اتفاقا پدرش راهم دوست میدارم و اول دفعه که دیدم کسی از او بد نوشته بسیار بدم آمد و بدون اینکه نامی از او ببرم چند مقاله در رد ژاژخایانی نوشتم که فدائیان راه مشروطیت را بزشتی نام میبرند .

جمال زاده پسر سید جمال الدین خطیب اصفهانی است و اتفاقاً اولین باری که بنام سید جمال الدین برخوردم در روزنامه البلاغ بقلم مصطفی کامل پاشامؤسس نهضت آزادیخواهی مصر بود . او نوشته بود ملتی که واعظی مثل سید جمال الدین اصفهانی دارد هر گز نخواهد مرد . این یک جمله حب سید جمال الدین رادردل من کاشت و همین حب من از سید جمال الدین پرسش سید جمال زاده منتقل شد . سید جمال زبان و جمال زاده بنان خود را در خدمت ملت ایران بکار انداخت و چون دائرة وسعت عمل بنان یعنی قلم بیش از وسعت دائرة زبان است باستثنای اینکه بگوئیم پدر اوعامل این نهضتها بود میتوانیم گفت اثر خدمت او از پدرش بیشتر و جاویدان تر است . او کتابهای زیادی نوشته که حتی همه خوانندگان یغما آنها را خوانده اند .

من شنیده بودم که او جنگی از نویسنده‌گان نامی جمع و چاپ کرده و از آن جمله یک مقاله از من نقل کرده است .

نقل مقاله آدم بانتخاب جمال زاده آنهم در سری مقالات نویسنده‌گان نامی دنیا برای هر کس افتخار بزرگی است و آدم وقتی شب توی رخت خواب خود فکر میکند که جمال زاده او را در رديف بزرگان دنيا قرارداده احساس هزت و لذت بلکه کبر و غرور میکند .

بسیار دلم میخواست این کتاب را به بینم تا دیروز که دوست دانشمندم آقای دکتر صیرفى آنرا برای من آورد و دیدم . مجموعه بسیار نفیسی است و عجیب هم نیست که نفیس باشد زیرا انتخاب جمال زاده است . همانطوریکه میگفتند ایشان یک مقاله تحت عنوان « آزادی بخشیدنی پس گرفتنی است » از من نقل کرده ولی نامی از من نبرده است . ایشان این مقاله را بنام سر مقاله روزنامه کیهان منتطبعة تهران ۲۰ خرداد ۱۳۳۶ نقل کرده اند ولی ایشان و همه مردمی که کیهان را میشناختند میدانستند که آنروز سر مقاله‌های کیهان را من مینوشت و من در کیش

امان و انصاف و حق و عدالت از ایشان توقع داشتم که همانطوریکه نام سایر نویسنده‌گان را برده‌اند مرا نیز نام ببرند.

امروزه کس این مقاله را بخواند می‌داند که من نوشته‌ام بطوریکه تمام رفاقتی که مقاله را خوانده بودند متوجه نشده بودند که نامی از من در آن میان نیست. بنظر آنها کلمه «سرمقاله کیهان» امضای من بوده است. امروز اینطور است ولی فردا که روز گار بروی نام پرده فراموشی کشید مردم چه میدانند که نویسنده این مقاله که بوده است.

شاید آقای جمال زاده از من پرسد. پس از مرگ برای شما چه فایده دارد که مردم نام شما را بدانند یا ندانند. این سؤال را من هم از ایشان میتوانم کرد که برای چه اینهمه زحمت میکشند؟ سعدی که هیچ عضمونی را نگفته نگذاشته اینراهم گفته است:

که هستی را نمی‌بینم بقائی	غرض نقشی است کزما بازمائد
کند در حق درویشان دعائی	مگر صاحب دلی روزی بر حمت

امیدوارم در چاپ دوم کتاب جبران فرمایند. عبدالرحمن فرامرزی

آقای داناسر شت - تهران:

این نامه را برای درج در آنجله خدمت می‌فرستم و شامل مطالب زیر است:

۱- ازلطف بیش از اندازه سر کار بخویشن می‌باشد و بجان عزیزت سوگند وانه لقسم او تعلمون عظیم که من هیچگاه خود را از علماء و فلاسفه نمی‌دانم و اگر مراکسی از شاغلین بفلسفه و دوستداران این دانش بداند در حق رهی انعام و افضل کرده و تمجید حضر تعالیٰ تاحدی موجب آزار روحی ارادتمنداست. اما راجع به شغل قضاؤت هرچه بود خوب یا بد گذشت و پیش از اوان و زمان بازنشستگی من آنرا برای خدمت علم کنار گذاشتم اگر ضعف چشم بگذارد.

درین و درد که چشم او قاتده بود از کار

بکار خویشن آند که چشم وا کردم

در تذکره‌ها جستجو کنید که گوینده شعر را باید بشناسیم!

۲- مقالات آقای دکتر صناعی در قسمت ترازدی شاهنامه یک دلیل بسیار قویست که ممکن است کسی تحقیقات عالیه اروپائی داشته باشد و در زبان مادری خود استاد باشد بعکس مردمی ناسپاس که از دسترنج فارسی زبانان بزرگشده‌اند و همینکه مقدماتی از علوم فرامی‌کنند زبان فارسی را کسرشان خود می‌دانند و تمام منن ملی که اول همه زبان‌مادری آنهاست پشت پامیزند و اگر فروغی و صناعی تو انسنتد افکار علمی افلاطون را طوری بپارسی بنگارند که همه فهم باشد از برکت همین علاقه آنان بفردوسي و سعدی است.

۳- باقضاؤت سر کار درباره مقاله دکتر ریاحی راجع بکسائی موافقم و این مقاله از آنجهت قابل تقدیر است که قطع نظر ازتبع درباره شاعری گمنام یک مرد باشرف و باعقیده را بمردم معرفی کرده‌اند و نویسنده خود باین موضوع توجه داشته «ذکر او بعنوان شاعری مدیحه پرداز خوار داشت او در برابر حقیقت است». آری میان مردمی مانند ناصر خسرو که برای عقیده ترک یار و دیار گفته و غربت گزیده و میان قاآنی‌ها و دیگر شعرای مدادح و چاپلوس

که یک قسمت پستی اخلاق جمعی مدیون بآنهاست از زمین تا آسمان فرق است و این بندۀ را عقیده آنست که در تاریخ ادبیات باید همان چند شاعر معروف را باطفال معرفی کرد و نامی از مدادهان و ثناخوانان نیاورد (لکم دینکم ولی دینی) و باید از یاد دادن گذاشی دور ساخت. اینکه کسائی گفته (نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین) مقصود از خان انگبین حضرت شاهمردان است که شاعر یعقوب الدین را خان انگبین ترجمه کرده و خاقانی زیباتر گفته:

جانها بین فتاده از هـوش
در خاک امیر نحل مدهوش
جنت رقمی ز رحمت اوست
تبت اثری ز تربت اوست

اما کلمات سکین و تکین که در این چکامه آمده کلمه تکین مانند سبکتکین، نوشتکین، طغول تکین، البتکین از القاب ترکی است و حکیم قبادیان از رواج القابی مانند طوغان و ینال که ترکی است سخت در رنج بوده و کلمه خان هم که کسائی آورده از همین قبیل است و می‌دانیم که در زمان ساما نیان نر کان عرض اندام کردند و از همان آغاز کار با خلفای بدداد میانه خوبی داشتند و در منابر نام آنها پیوست نام خلیفه آورده می‌شد چنانکه بعداً در دوره غزنوی سلجوکی دیده شد، و ممکن است در کنار حکومت ساما نی این نامها آورده می‌گشت و اما کلمه سکین را تا کنون ندیده ام و گمانم آنست که مهم تکین باشد که از تحقیر آورده شده.

اکبر دانا سرشت

مجلهٔ یغما — مطالب این نامه مربوط به شمارهٔ دی ماه مجله است . و اما اظهار بندۀ در توغل جانب داناسرشت در حکمت و فلسفه نقل قول اهل فن است چون بندۀ از این دانش‌ها سخت بی بهره‌ام .

گویندهٔ شعر ضعف چشم بندۀ کمترین حبیب یغمائی است ضرورت ندارد که در تذکرها جستجو شود .

یغما

مجلهٔ ماهانه ، ادبی ، هنری ، تاریخی

میر و موسی ، حبیب یغمائی

تائیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره : خیابان شاه‌آباد — کوچه ظهیرالاسلام — شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراک سالانه : سی تومان — تک شماره : سه تومان

سید حسن تقیزاده

سید حسن تقیزاده تبریزی فرزند انقلاب ایران، عامل مهم مشروطیت، بر افکنندۀ رژیم استبداد قاجاری، وطن پرست نامبردار، ایران دوست واقعی، افتخار مملکت، عالم بزرگ، استاد اعظم، خطیب متبحر، مؤلف جلیل، مترجم عالی مقام، مؤسس و مدیر مجله ارجمند کاوه، حامی اهل ادب و فضل، پس از نود و دو سال زندگانی مملو از شرافت و عظمت و انسانیت از جهان رفت و دریائی بی کران و مواجه از گونه گون گوهر فضیلت به تیره خاک درشد.

واقعی دوران جوانی و شور وطن پرستی تقیزاده را باید در صفحات تاریخ جستجو کرد نه دریادداشت‌های غرض‌آلود. واگر شخصی در طلب حقیقت باشد و خود به غرض آلوده نباشد دریافت آن حقیقت دشوار نیست: این مقالات اوست این خطاب‌های اوست، این کتاب‌های اوست، این روزنامه کاوه اوست که از هر جمله و از هر سطر می‌توان از آثارش دریافت که این شخص تاچه پایه‌امین و شریف و حکیم و دانش‌دوست وطن‌خواه و دانشمند و بزرگوار بوده است.

در یکی از شماره‌های سال‌دهم مجله یعنما استاد مجتبی مینوی مقاله‌ای درباره تقیزاده نوشته که باین عبارت آغاز می‌شود:

«هر ملت و مملکتی دارای بنیان‌هاست Institution و در زندگانی هر قومی اتفاق می‌افتد که یک یا چند شخص در عصری از اعصار جزء بنیان‌های آن قوم می‌شوند.

در این عصر از برای‌ما ایرانیان دونفر را می‌توان از جمله بنیان‌های ملت محسوب داشت یکی مرحوم قزوینی بود و دیگر جناب آقای تقیزاده است. ولی بنیان را با «جناب» و «آقا» ممتاز نمی‌توان ساخت و بی‌شك تقیزاده از آن بزرگتر است که او را بتوان با جناب و آقا عنوان و اعتباری بخشید.... هم این مجتبی مینوی است که می‌باید عظمت مصیبت انهدام این بنیان قویم را بگویید و باز نماید که از عهده دیگران ساخته نیست.

از صفات ممتاز تقیزاده توجه و اعتمای او به اهل علم و تحقیق و ادب بود. چنان‌که بسیاری از بزرگان این فنون که هم‌اکنون منبع خیر و برکت و



امن عکس ۱۷ خدمت آنادار بر جهش، کلکاتا
در خشت دلم و لاد بند این رنگ رنگ دست بیاد کار توجه
۲۴۲۵ آبان سال ۱۳۹۹ نهم ۱۳ مجدد شمسی
سید محمد تقی رازان

تحقیق هستند از برآورده‌گان
اویند وهم او بود که همواره از
آن حمایت می‌کرد و تشویق‌شان
می‌فرمود.

من بنده هر چند در صفحه
این سواران، از پیادگان
و امانته‌ام. ولی از حق ناشناسی
است اگر فراموش کنم که تقی‌زاده
تاجه حدبه من بنده محبت و لطف
می‌فرمود. لطف و محبتی که
شایسته آن نبودم. هر وقت
به خاطرمی آورم که در احتفال
پیستمین سال‌مجله یغما که او و
مینوی ترتیب دادند، این مرد
بزرگوار فرسوده با دوچرخه‌اش
از همه مدعوین یکان یکان
پذیرائی و دلچوئی می‌فرمود و
بدین سوی و آن سوی رانده
می‌شد اندیشه‌ام را شرمی آمیخته
به غرور فرامی‌گیرد و از هر روی
متاثر می‌شوم. تأثیر و شرمی
دیگر نیز هست:

در چند سال پیش دوستان آن‌مرحوم به راهنمایی جناب استاد سید محمد علی
جمال‌زاده تصمیم کردند به مناسبت نویسنده‌گی وی کتابی به طبع رسانند و بی‌این
که خبری‌باد آن کتاب را انتشار دهنده و تقدیمش دارند. مطالب و مقالات این
کتاب به تدریج فراهم آمد. اما چون تکمیل نشده است طبع آن به تأخیر افتاد.
امیداست که این خدمت انجام پذیرد که تأثیری است مفید و مستند.

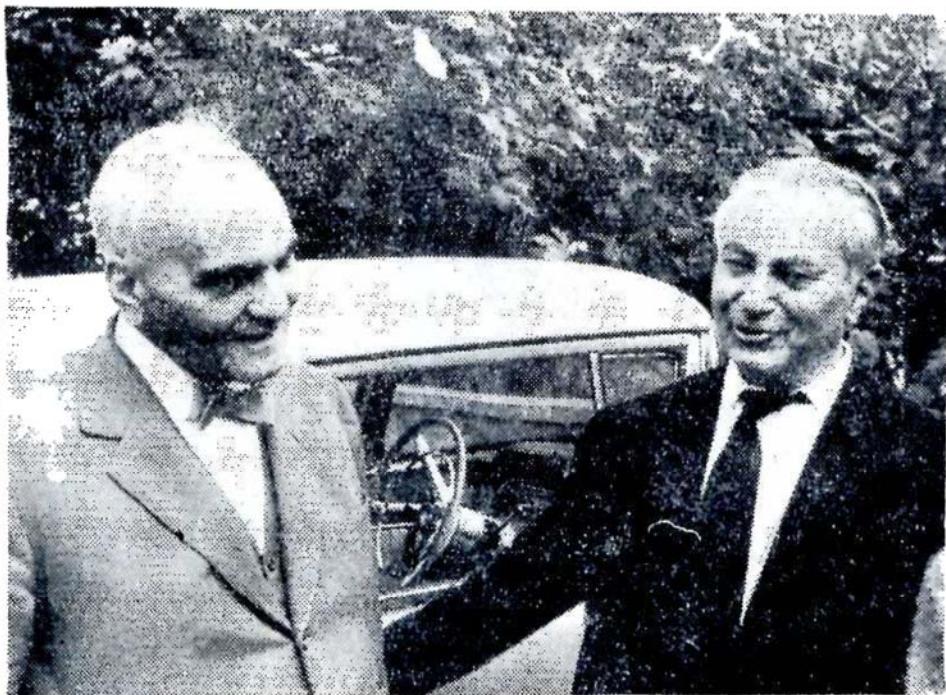
اهل ادب می‌دانند که تقی‌زاده در مجله‌کاوه طی مقالاتی مسلسل در باره
حکیم فردوسی تحقیق و تبعی به کمال فرموده. از طرف انجمن آثار ملی مقرر شد
که باهتمام من بنده این مقالات به صورت کتابی علی‌حدده درآید. مقدمه کوتاهی
هم آن‌مرحوم نوشته است که ظاهراً آخرین نوشته اوست.

تأسف و تأثر دیگر این است که پیش از آنکه چشم بدین کتاب بکشاید
دیده روشنش بخاک تیره انباشته شد.



نشسته : تقیزاده - استاده : حبیب یغمائی
گیرنده عکس ایرج افشار در منزلش - تیرماه ۱۳۴۸

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
[سیدحسن تقیزاده در سال ۱۲۵۶ شمسی بدنیا آمد و در چهارشنبه هشتم
بهمن ماه ۱۳۴۸ شمسی مطابق ذی قعده ۱۳۸۹ هجری قمری از جهان رفت .
رحمۃ اللہ علیہ]



جمالزاده - تقیزاده (زنو تابستان ۱۹۶۰)

تلگراف سید محمدعلی جمالزاده از زنون

وفات مرد بزرگ بسیار ایران دوست خدمتکزار ملک و ملت آزادی خواه پاکدامن دانشمند دانش پروری مانند تقیزاده برای کشور و ملت ایران ضایعه‌ای بس بزرگ است. به عنوان اخلاص‌مند قدیمی آن شادروان هموطنان بسیاری را که اعتقاد کامل نسبت به آن یگانه رادیمداد آزاده دارند تسلیت می‌کویم.

هیچ‌یعنی یادبود

مرحوم تقیزاده (از بنیان گذاران انجمن آثار ملی)

در عصر یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۴۸ در انجمن آثار ملی (پل امیر بهادر - خیابان شاهپور) تشکیل می‌شود. دوستان و علاقمندان آن مرحوم سزاوار است که حضور یا بند. حاجب و در بان در آن درگاه نیست.

هو الحی الذی لا یموت

ماده تاریخ وفات و رثاء مرحوم خلد آشیان سیاستمدار کهن سال و
دانشمند محقق گرانمایه ایران آقا سید حسن تقیزاده تبریزی که ولادتش در
سال ۱۳۴۸ و وفاتش در ۱۳۵۶ شمسی هجری است:

بمرگ تقیزاده بیت الحزن
درین و اسف از دل مرد و ذن
زهر حزب و هرجمع و هر انجمن
همه هم زبان با درینگای من
درینما ثمر بخش نخلی کهن
همش نام و هم خلق و خویش حسن
هزاران تن اند ریکی پیرهن
بخیره میر در قیاسات ظن
بیالد بجان و بماند بتن
بعضی دین زبان می بگفتی سخن
فرید زمان و وحید زمان
باشگردیش اوستادان فن
بنشر علوم و پیاس وطن
سنا گشت تاریخ را خامه زن
رقم زد «تقیزاده سید حسن»

چو گردید بیت السرور ادب
ذ هر گوش برشاست در ما تمش
سیاستمداران و دانشوران
بسوکش غم یوان و نالان شدند
درینما گرانمایه مردی بزرگ
خردمند و دانا دل و سخته رای
بکار و بکوشش بحفظ و بهوش
تقیزاده گشتن نه آسان بود
بسی ما یه باید که چون او یکی
بعضی دین هنر می نوشتی کتاب
بتحقیق تاریخ و تقویم سال
بغض تقدم همه معرف
همش خامه در کف همش ذو الفقار
چو بر سال شمسی پی فوت او
بر افزود «تبریزی» و سال فوت

قطعه دیگر

هم در تاریخ وفات سید حسن تقیزاده رحمة الله عليه

چون تقیزاده، آن نابغه فضل که داشت
کذاک او در چمن علم و ادب گلریزی
خامه اش گوهر جان داشت بعلم آموزی
سخنی آیت حق بود بسحر آمیزی
بود در فضل یگانه بسیاست یکتا
خلق و خویش بمثل جلوه روح انگیزی
رفت از دنی و در مجتمع ارباب ادب
شد پا در غم او شورش رستاخیزی
سال شمسی وفات او، از قول سنا
کو: تقیزاده سید حسن تبریزی

شیخ عیدالمجید شیرازی

قاضی فاضل مت宦بر و وکیل دعاوی مشهور شیخ عبدالمجید شیرازی که از مؤسسان و بنیان‌گذاران وکالت دعاوی و از آزادی‌خواهان صدرمشروطیت بود در این ماه به رحمت ایزدی پیوست. از تألیفات وی جمع آوری و نقد بیست و پنج هزار حدیث شیعه از آثار کم مانند است. به‌فرزند دانشمندو بزرگوار آن مرحوم حضرت استاد حسن مینوچهر استاد و رئیس گروه فارسی دانشگاه طهران تعزیت و تسلیت می‌گوید.

پرتره‌رسانی

فیلسوف معروف جهان (از مردم انگلیس) در این ماه در ۹۷ سالگی درگذشت.
ترجمه افکار وی نگارش استاد مجتبی مینوی به عنوان «ملازمه علم و دموکراسی» و تصویر او در شماره‌های سال‌هفتم مجله درج شده است.

شیخ محسن گنابادی

از قضاة امین و دانشمند به رحمت حق پیوست.

احمد فریدونی

از درویشان محبوب در همین ماه از جهان رفت.

حسین گیاستوأن

از مردان فاضل و با اخلاق و با ایمان مؤلف کتب تاریخی در مهرماه ۱۳۴۸ از جهان رخست بر بست.

رحمه الله عليهم اجمعين

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی.

از: گروه تنظیم مدارک و آسناد مؤسسه

۶۳

از: دکترا برآهیم رشید پور ارتباط جمعی و رشد ملی

۶۴

از: رمون آرن جامعه شناسی کشورهای صنعتی
ترجمه: دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از: ادوارد راجرز
ترجمه: دکتر سیاوش آگاه

* * * *

اطلاس شهر تهران بزبان فارسی از گروه جامعه شناسی
اطلاس شهر تهران بزبان فرانسوی مؤسسه

* * *

مرکز فروش: کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی‌های معتبر



شُرکت بیمه‌های ملی
خیابان شاه رضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

هرچهار = آتش، سوختگی = باربری = حادث = اتو بیمه و غیره

نشانی نهایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۳۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۴۹۳۱۴-۶۹۰۸۰
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۲۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاه گلديان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۶
مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴۵

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خرمشهر
سرای زند	شیراز	، ،
فلکه ۲۴ متری	اهواز	، ،
خیابان شاه	رشت	، ،
تلفن ۶۲۳۲۷۷	آقای هانری شمعون تهران	،
۶۱۳۲۳۲	لطفالله کمالی	،
۶۰۲۹۹	رسم خردی	،

باز هم بـ پروازهای بین المللی هوایمانی
ملی ایران افزوده شد ۹ پرواز در هفته از

تهران به ادویا با جت بوئینگ ۷۴۷

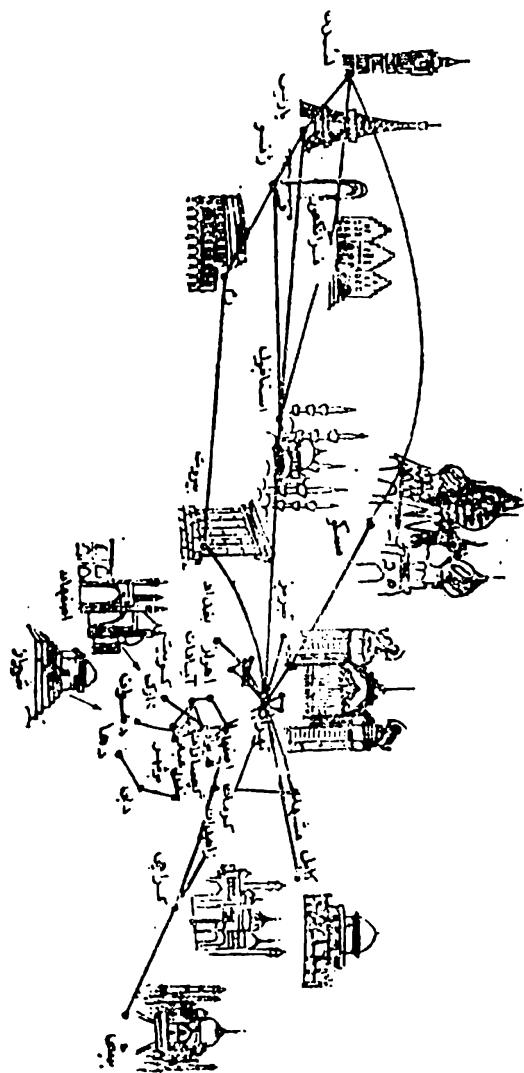
از آنها ، اصفهان و شهر از مستقبلاً به ادویا پرواز کند



آسمان ایران

۱۳۴۲

مساعده پرواز روزانه



هواپیمایی ایران

پروازیا

مدل جدید



در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

اپتیما

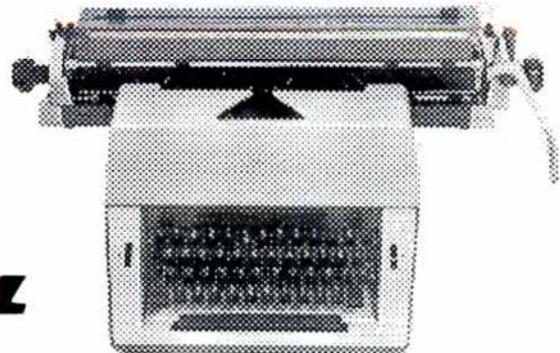
اپتیما : دارای نرده های قابل تعویض ، دسته حرکت طرفدار است

اپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی

اپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنیونانال

اپتیما : جدول بندی کاملاً اتوماتیک و سریع دارد

اپتیما : بزبانهای فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و ارمنی



Optima

ایرانول البرز

H·D

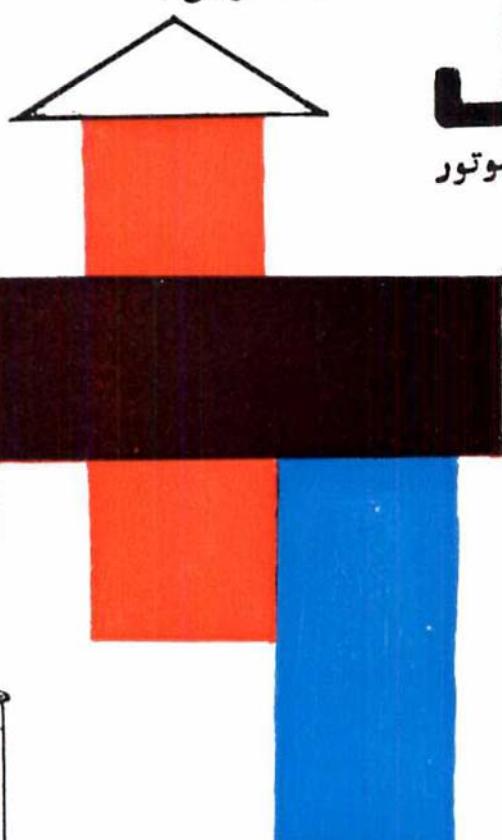
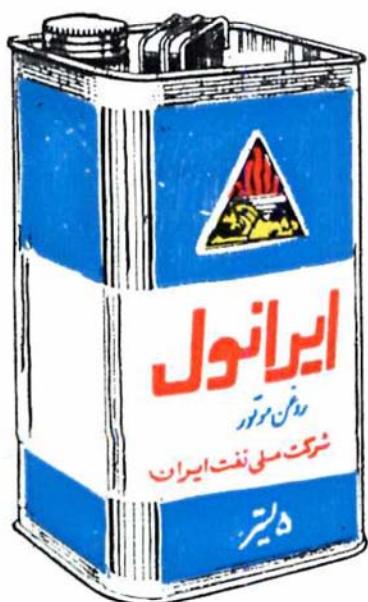
برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیرسوپر شارژ



ایرانول الود

مرغوب برای دیزلهای
غیرسوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی